

## احمد کسروی:

اکثریت اهالی ایران ترک است  
ترک زبانان ایران فرزندان ترکان باستانند  
ترکی بر فارسی برتری دارد  
ترکی در ایران زبانی سراسری است

<http://sozumuz.blogspot.com/>





A. بندهائی از مقاله زبان ترکی در ایران «اللغة التركية في إيران» احمد کسروی - مهران بهاری ص ۳

- بندهائی از "مقدمه" ص ۴
- بندهائی از "آیا در ایران ترک یا فارس در اکثریت هستند؟" ص ۵
- بندهائی از "آیا آنها ترک هستند یا ترک شده‌اند؟" ص ۷
- ترکی بر فارسی برتری دارد - مهران بهاری ص ۸
- از مقدمه رضا همراز ص ۸
- مقایسه زبان ترکی و زبان فارسی ص ۹
- سرنوشت زبان ترکی بیچاره ص ۱۲

B. ترجمه فارسی مقاله زبان ترکی در ایران از سایت خط سوم ص ۱۳

- مقدمه و توضیحات رضا همراز بر نشر خط سوم ص ۱۳
- ترجمه پیشگفتار اوان زغال (ترجمه فارسی: پروفیسور محمدعلی شهابی شجاعی) ص ۱۹
- زبان ترکی در ایران، احمد کسروی (ترجمه فارسی: پروفیسور محمدعلی شهابی شجاعی) ص ۲۱
  - مقدمه ص ۲۱
  - آیا در ایران ترک یا فارس در اکثریت هستند؟ ص ۲۲
  - آیا آنها ترک هستند یا ترک شده‌اند؟ ص ۲۳
  - کدام ترک؟ ص ۲۶
  - کتاب‌ها و انتشارات ص ۲۸
  - یادداشتها ص ۳۱

C. The Turkish Language in Iran - ترجمه انگلیسی: پروفیسور دکتر اوان زغال ص ۳۹

## بندھائی از مقاله زبان ترکی در ایران «اللغة التركية في إيران» تالیف احمد کسروی

### سؤزوموز

از سوی دولت ایران هرگز آمار جامع جمعیت ملیتهای این کشور و زبانهایشان با روش علمی و استانداردهای بین المللی تهیه نشده است. این وضعیت دلائل بسیاری دارد از جمله اینکه پس از به حاکمیت آورده شدن عنصر قومی و اقلیت فارس در کشور توسط استعمار انگلیس، دولت ایران رسماً کثیرالمله بودن ایران را انکار میکند و سیاست یکسان سازی و فارسسازی تمام ملیتها و زبانهای ایران را به عنوان سیاست رسمی خود اختیار نموده است. با اینهمه در منابع تاریخی و علمی بسیار میتوان ترکیب جمعیتی ایران در مقاطع زمانی مختلف و روند تغییرات حادثه در آنرا کمابیش و حتی با دقت قابل قبولی بدست آورد. اکنون دیگر قطعی شده است که در آغاز قرن بیستم ترکها "اکثریت مطلق" مردم ایران را تشکیل میداده اند. و نیز به احتمال قریب به یقین، امروز پس از اعمال نزدیک به 80 سال سیاست فارسسازی و سرکوب زبان و هویت ترکان ایران و متعاقباً فارس شدن بخش قابل ملاحظه ای از ترکهای ایران، یعنی در آغاز قرن بیست و یکم هنوز هم ملیت ترک اکثریت جمعیتی ایران را، اما اینبار "اکثریت نسبی" آنرا تشکیل میدهد. (و البته این، زنگ خطری برای ترکهای ایران است زیرا که با میوه دادن سیاست فارسسازی دولت و در صورت عدم تغییر در وضعیت فعلی و نرخ استحاله قومی ترکها در فارسها، ترکهای ایران به سرعت و در آینده نزدیک تبدیل به اقلیتی در کشور ایران خواهند شد).

بندھای زیر از مقاله ای از تاریخنگار برجسته احمد کسروی، یکی از ترک گریزان و آذربایجان ستیزان مشهور ایران، که خود آذربایجانی بوده و ملیت ترک داشته انتخاب شده است.<sup>1</sup> هر چند آثار این محقق آماتور و بیباک در عرصه های مختلف علمی مانند زبانشناسی، ریشه شناسی، تبارشناسی و ..... به طور کلی چندان دارای ارزش علمی و قابل اعتناء شمرده نمیشوند، او در ثبت رویدادهای دوران خود مانند انقلاب مشروطه و تصویرنگاری اجتماعاتی که شخصا شاهد آن بوده بسیار موفق عمل نموده است. یکی از تصویرنماییهای کسروی مقاله ای در باره ترکیب جمعیتی ایران است که در آن بدرستی ترکیب جمعیتی مردم ایران در آغاز قرن بیستم را ثبت میکند. هر چند مانند تمام پژوهش های تحقیقی کسروی در این نوشته نیز تناقض گویی، ضعف استدلال، آشفتگی در تعاریف و طبقه بندی ها و کاستیهای دیگر بسیاری وجود دارند (که من در باره برخی از آنها در پاورقیها توضیحات مختصری داده ام)، در مجموع این نوشته هم به عنوان بررسی ای که به اکثریت بودن ترکهای ایران در آغاز قرن بیستم اشاره می نماید و هم به جهت آشنائی با روی دیگر و ناشناخته کسروی، یعنی فردی علاقه مند و دلبسته به زبان مادریش، نوشته ای در خور دقت میباشد.

وی در این مقاله از جمله این موارد را تثبیت مینماید:

<sup>1</sup> - کسروی در سالهای واپسین زندگی خود، از آذربایجان ستیزی و ترک گریزی دست کشیده و حتی ابراز پشیمانی نموده است. مب

1. اکثریت مردم ایران ترکند،
2. ترک زبانان ایران فرزندان ترکان باستانند و نه فارسهایی ترک شده،
3. بخشی از فارسهها ترکان فارس شده اند.
4. در ایران زبان ترکی زبانی محلی نیست و زبانی سراسری است.
5. برتریت زبان ترکی بر زبان فارسی غیر قابل انکار است.

این مقاله در مجله العرفان در سوریه، جلد 8، شماره های 2، 3، 4، 5، به سالهای 1923، 1922 و به زبان عربی چاپ گردیده و بعدها توسط پروفسور اوان زگال کسروی شناس و ریاضیدان معاصر آمریکایی به انگلیسی ترجمه شده است. ترجمه فارسی آن از پروفسور محمدعلی شهابی شجاعی است. متن کامل مقاله در سایت خط سوم (<http://www.shamsorg.com/kasravi.htm>) و در آخر این نوشته قابل دسترسی است

### بندهائی از "مقدمه"

عموماً چنین پنداشته میشود که در سرزمین پارسیان (ایران)<sup>2</sup> به جز زبان فارسی مردم به زبان دیگری صحبت نمیکند، و تعداد کمی از گسترش زبان ترکی در سرتاسر ایران آگاه هستند. شاید زبان ترکی بیش از زبان فارسی متداول است، و اگر از اکثر ایرانیان سؤال شود که در کشور آنها به زبان ترکی صحبت میشود، جواب خواهند داد: مطمئناً در ایالتهای آذربایجان و خمسه (زنجان). و اکثر آنها این را، همجواری این ایالتها با قفقاز و سرزمین عثمانی (ترکیه) میدانند.

من تا به حال ندیده ام، یا در میان ایرانیان یا در میان خارجیها، که در مورد ایران و مسائل اجتماعی آن صحبت میکنند، کسی در رابطه این موضوع اطلاعات صحیح داشته باشد ..... به ویژه در کتابهای خارجی، مستشرقین که در مورد زبان ترکی و مردم ترکی زبان تحقیق کرده اند تحقیقاتشان را به سرزمین عثمانی مردم ترکستان و مسلمانان شناخته شده روس یعنی تاتارها محدود کرده اند و به ندرت در مورد ترک زبانان ایران صحبت کرده اند، و آنهایی که در مورد ایران و زبانهای متداول در آن بحث کرده اند، فقط زبان فارسی و لهجه های آن مانند گیلکی، مازندرانی، لری و غیره<sup>3</sup> را مورد بحث قرار داده اند، که اینها در این ایالتها متداول هستند. اما در مورد زبان ترکی، آنها از ذکر آن غفلت کرده اند و به ندرت در مورد آن صحبت کرده اند، و وقتی هم صحبتی از آن به میان آورده اند گفته اند این زبان در آذربایجان متداول است. شاید اطلاعات آنها از طریق مسافرین، کارمندان سفارتها، یا مسیونرهائی است که عموماً در ایالتها و شهرهای بزرگ رفت و آمد داشتند، و آنها به ندرت به خودشان زحمت

<sup>2</sup> - ایران معادل سرزمین پارسیان نیست. ناحیه فارس نشین کشور (پرشیا-فارسستان) تنها بخشی از ایران است. وانگهی قوم فارس فعلی با قوم پارس باستانی نه تنها یکی نیست بلکه ادامه مستقیم آن هم نمیشد. قوم فارس زبان امروزی به لحاظ تباری، زبانی و فرهنگی آمیزه ای از پارسیان باستان با دیگر ایرانیان، بومیان غیر ایرانیان، اعراب و ترکها است. مب

<sup>3</sup> - به لحاظ زبانشناسی، لری، گیلکی، کردی، تبری، سمنانی و ... هیچ کدام لهجه زبان فارسی نیستند، بلکه مانند فارسی هر کدام زبانی مستقل و خویشاوند از خانواده زبانهای ایرانی (ایرانیک) میباشند. مب

میدهند به روستاها یا ایلات چادر نشین مسافرت و در مورد زبان و آداب و رسوم آنان تحقیق کنند..... مفسرین مسائل ایران از توجه به سایر زبانهای متداول مانند ترکی در ایران غفلت ورزیده اند.

در مقایسه با زبان فارسی، زبان ترکی شبیه دختر زیبائی است که به آرامی در کنار یک زنی بدون حجاب نشسته که او دل را با جواهرات و عشوه هایش و مغز را با آرایشش افسون میکند. (اینجا ما ترکی را در یک کفه ترازو و فارسی و تمامی لهجه های آن را مانند مازندرانی، گیلکی، لری، کردی، سمنانی، و غیره را در کفه دیگر ترازو قرار میدهیم. و اگر منظورمان فارسی سنتی است و آن را با ترکی مقایسه میکنیم، ترکی به آن برتری دارد. هیچ کس نمیتواند آن را انکار کند. احمد کسروی)<sup>4</sup>

اما ما میخواهیم در این جاده پیش برویم و دروازه ای را که هرگز باز نشده است باز کنیم. ما ادعا نمیکنیم که این مقاله کامل است یا یک بررسی و تلاش دقیق است. بلکه، ما بحث خودمان را محدود میکنیم به سفرهاییکه در ایالتهای ایران داشتیم،.....

### بندهائی از "آیا در ایران ترک یا فارس در اکثریت هستند؟"

ترکها در یک ایالت ایران به سر نمیبرند، همانطوریکه برخی عقیده دارند آنها تقریباً در تمامی ایالتهای ایران پراکنده شده اند<sup>5</sup> (برای اختصار، ما ترک زبانان را «ترک» خواهیم گفت. احمد کسروی)<sup>6</sup> ترکها و فارسها همانند دو توده جدا شده نیستند بلکه همانند تخته شطرنج در جریان بازی هر بازیکنی به طرف دیگر رخنه میکند و مهره های سیاه با مهره های سفید به هم آمیخته میشوند. در میان روستاهائی که عادتاً فارسی صحبت میکنند، اکثر شهرها مانند تهران، شیراز، قزوین و همدان با روستاها یا ایلات ترکی زبان احاطه شده اند. و مردم دو شهر اخیر هر دو زبان ترکی و فارسی را میفهمند.<sup>7</sup>

امروزه فهمیدن این که ترک یا فارس اکثریت را تشکیل میدهند مشکل است. این بعد از سرشماری که هویت فارس و ترک را روشن سازد معلوم میشود، اما حکومت ایران همچون سرشماری را برای شهروندان خود یا جمعیت ایالتها انجام نداده است،<sup>8</sup> تا اینکه فارسها را از ترکها تشخیص دهیم. نظر مؤلف این است که اکثریت با ترکها

<sup>4</sup> - اساساً کسروی در قسمت سوم این مقاله به اثبات برتری زبان ترکی بر فارسی پرداخته است. مب

<sup>5</sup> - کسروی در اینجا محلی بودن و سراسری بودن زبان ترکی در ایران را در نظر دارد. وی از اولین محققانی است که دقتها را به این واقعیت جمعیت شناسی ایران جلب کرده است. مب

<sup>6</sup> - با اینهمه در ادامه مقاله، وی بخشی را به اثبات ترک تبار بودن ترک زبانان ایران، و فارس تبار بودن آنها اختصاص داده است.

مب

<sup>7</sup> - قزوین و همدان که خود شهرهائی دوزبانه اند مانند جزیره ای در میان دریای ناحیه ترک نشین شمال غرب کشور، یعنی در داخل آذربایجان قرار دارند. مب

<sup>8</sup> - پس از قریب به هشتاد و پنج سال از نگارش این مقاله، دولت ایران هنوز هم سرشماری جامعی در باره ملیتهای ایرانی و زبانهایشان انجام نداده است. مب

میباشد و این یک تخمین الکی نیست، بلکه آنچه که ما در زیر ارائه می‌دهیم، نتیجه تحقیقاتی است که انجام داده ایم و اعداد و ارقام آن را ارائه خواهیم داد.

**1-** آذربایجان، یکی از چهار ایالت بزرگ و خیلی مهم ایران است. (از نظر اجرایی ایران به چهار ولایت، آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان و بیش از ده ایالت مانند مازندران، گیلان، کردستان و غیره تقسیم شده است. احمد کسروی)، آذربایجان دارای یک و نیم میلیون نفوس میباشد و ناحیه خمه<sup>9</sup>، که جمعیت آنجا را چادرنشینها و مردم مقیم تشکیل میدهند. که در شهرها و روستاهای آن مردم به زبان ترکی تکلم میکنند و زبان فارسی را نمیفهمند مگر این که توسط معلمین به آنها یاد داده شود. البته در کنار مردم آذربایجان اقلیت کرد مگری نیز زندگی میکنند که به کردی تکلم میکنند.

**2-** اکثر روستاها و ایالات در خراسان و فارس و بخشهای همدان و قزوین و عراق عجم (اراک فعلی) و استرآباد (گرگان فعلی) ترک هستند<sup>10</sup>، و مسافرینی که در خیابانها و کوچه های تهران قدم میزنند از دیدن روستائیهایی که در خیابانهای تهران ترکی صحبت میکنند تعجب خواهند نمود. برخی از اینها در سالهای اخیر از آذربایجان و خمه (زنجان) به تهران مهاجرت کرده و در این شهر مقیم شده اند و دیگر هویت خود را فراموش کرده اند. و خودشان را یک شهری میدانند.<sup>11</sup>

**3-** در دیگر قسمتهای ایران، اکثریت با ترکها نیست. اما در این بخشها نیز ایالات و روستائینی وجود دارند که به زبان ترکی صحبت میکنند. استثنا فقط در ناحیه کرمان و بخشهای گیلان، مازندران، کردستان، لرستان، و غیره است.<sup>12</sup> به طوری که در اینجاها ترک وجود ندارد مگر این که در سالهای اخیر به آنجا مهاجرت کرده اند و خودشان را همشهری این ناحیه ها نمیدانند. این ضرب المثل روسی درست است که میگوید: «نیزه بدون سر وجود ندارد» در حقیقت، در مازندران دو ایل ترک وجود دارد، که با قبیله هایشان در ساری مرکز مازندران زندگی میکنند، تعدادشان بیست قبیله است که از سرتاسر ایران به اینجا مهاجرت کرده اند و در مازندران ساکن شده اند، و دیگر به ترکی صحبت نمیکنند.

---

<sup>9</sup> - در اینجا مقصد کسروی تقسیمات اجرائی و اداری کشور است. زیرا خمه بخشی از ناحیه پیوسته ترک نشین شمال غرب کشور و یا به عبارت دیگر بخشی از آذربایجان و در داخل آن است. مب

<sup>10</sup> - همانگونه که گفته شد همدان، قزوین و بخشهای ترک نشین عراق عجم جز آذربایجانند. خراسان و فارس (ایران جنوبی) دو ناحیه دیگر در ایرانند که ترکها به انبوهی در آنها ساکنند. مب

<sup>11</sup> - شهر تهران و حومه آن، پایتخت دول ترکی غزنوی، سلجوقی و قاجار اقلا از قرن ۱۱-۱۰ میلادی موطن و مسکن گروههای بیشمار ترکی بوده است و امروز نیز ترکهای این شهرستان منحصر به مهاجرین جدید نیست. اساسا بخش ترک نشین استان تهران جزئی از آذربایجان ائتتیک و شهر تهران بر مرز مشترک دو منطقه ترک نشین و فارس نشین ایران قرار دارد. مب

<sup>12</sup> - این تثبیت کسروی آشکارا نادرست است. نه تنها در زمان وی بلکه امروز نیز گروههای ترکی بسیار در مازندران، گیلان، کردستان، لرستان و کرمان ساکن میباشند که مرکب از هم گروههای طائفه ای (کوچ نشین و تخته قاپو) و هم غیرطائفه ای (روستائی و شهری) میباشد و بسیاری از آنها مانند ترکهای مازندران و لرستان و کرمان سابقه سکونت هزار ساله ای در آن نواحی دارند. مب

ما تصمیم گرفته ایم (همانطوری که گفته ایم) چیزی را نخواهیم گفت مگر این که با اعداد عربی قابل بیان باشد، و تخمین و خیال به طور مطلق قانع کننده نیست.

## بندهائی از "آیا آنها ترک هستند یا ترک شده اند؟"

..... آیا مردم آذربایجان، خمسه و دیگر ترک زبانان ایران از نسل ترک هستند که از ترکستان مهاجرت کرده اند یا آنها فارس بودند که بعد از غلبه چنگیزخان ناگزیر شده اند جهت حفظ زمینهایشان زبان اصلی خود فارسی را فراموش کنند و زبان ترکی را انتخاب کنند؟ .....

سخن کوتاه، ترکی زبانان ایران که در سرتاسر ایران پخش شده اند فارس زبان نبودند که به زور مجبور شده باشند از زبان اصلی خود صرفنظر کرده و زبان ترکی را یاد بگیرند. ترک زبانان ایران فرزندان ترکهایی هستند که در زمانهای باستانی از ترکستان جهت پیدا کردن پناهگاه و چراگاه مهاجرت کرده اند و فاتحین ایران گشته اند و در سرتاسر آن پخش شده اند و هر جا که اراضیهای وسیع بود ساکن شده اند و در طول زمان با اهالی ادغام شده و با آنها ازدواج کرده اند. عاداتها و لباس و مذهب آنها را قبول کرده اند<sup>13</sup>، (قبایل ترک که در استرآباد سکنی گزیدند ترکمن گفته میشوند هنوز به مذهب سنی و همانند روش لباس پوشیدن و آداب رسوم خودشان وفادار هستند و هنوز با فارسیها به جز در برخی موارد ادغام نشده اند. احمد کسروی)، اگر چه زبان ترکی را حفظ کرده اند و حالا فرزندان آنها به همان زبان یعنی ترکی صحبت میکنند (اگر چه ترکهایی هم بوده اند که در میان مردم بومی حل شده اند و زبان خودشان را فراموش کرده اند)<sup>14</sup>

اثبات ادعای ما، بعلاوه آنچه در بالا مطرح شد، از کتابهای تاریخ بر آورده میشود. (یک اعتقاد قدیمی وجود دارد فاتحین ترک تعداد زیادی از نیروهای نظامی خود را بین مردم ایران جا دادند و با آنها ادغام شدند و با آنها ازدواج کردند و ایرانیها را مجبور ساختند که به ترکی صحبت کنند و آنها نیز از ترس ترکها به ترکی صحبت کردند و زبان خودشان را فراموش کردند..... اما اطلاعات کافی برای ادعا وجود ندارد، چون این ادعا توضیح نمیدهد که چطور این تعداد ترک زبان خودشان را در بین تعداد زیادی فارسی زبان که آنها را احاطه کرده بودند حفظ کردند. احمد کسروی)

<sup>13</sup> - این ادعای کسروی دقیق نیست. اقلا در قرون وسطی نه تنها ترکها متأثر از مذهب فارسیها و دیگر ایرانیان نبوده اند، بلکه بر عکس ترکهای علوی آسیای صغیر و آذربایجان (قزلباشها) عامل پذیرش و گسترش مذهب شیعه در میان فارسیها، لرها، گیلکها، تبریها و برخی دیگر از ملیتهای ایرانی زبان بوده اند. مب

<sup>14</sup> - کسروی در اینجا نظر به مساله بسیار مهم استحاله ترکها در فارسیها و دیگر گروهها و نقش ترکها در تشکل تباری فارسیها دارد. یادآوری میشود که برخی پژوهشهای جدید، ترک تبار بودن ۴۰-۳۰ در صد از فارس زبانهای امروز ایران را مطرح مینمایند.

## ترکی بر فارسی برتری دارد

در زیر سطور و پاراگرافهای کسروی از مقاله زبان ترکی در ایران که مربوط به مقایسه زبان ترکی و زبان فارسی است را، با انتخاب خودم و با آرایشی نو و حذف قسمتهای غیرمربوط میآورم. برای ساده کردن فورمت مقاله پانوشتهای مربوطه را هم به شکل (( )) داخل متن منتقل نموده ام. کسروی در این نوشته به مقایسه زبانهای ترکی و فارسی پرداخته، نکاتی چند را که به نظر وی دلیل قوت و برتری زبان ترکی بر فارسی است بر می شمارد. وی در حالیکه از زبان ترکی با صفت بیچاره یاد میکند و در صدد اثبات برتری آن بر فارسی بر می آید، زبان فارسی را به شکل بیمار و نارسا تقدیم مینماید. کسروی در کتاب زندگانی من نیز الفبای لاتین ترکی را ستوده و بر برتری آن بر الفبای عربی فارسی تاکید نموده است. افزون بر آن در همین مقاله او آموزش الفبای ترکی به کودکان و نوآموزان ترک را توصیه مینماید. همانطور که ناشر این مقاله نیز خاطرنشان ساخته است "آشکارترین جنبه مقاله تجلیل او از زبان و فرهنگ ترکی و امیدواری او برای توسعه بیشتر (این زبان و فرهنگ) در آینده است". وی از آرزوی خود بر پایان یافتن اهانت و خوار شمردن و بی حرمتی به زبان ترکی و آشنائی فرزندان آذربایجان با زبان مادریشان سخن میگوید. اینها همه نشانی از محبت وی به زبان ملی اش ترکی است. ولی به هر تقدیر ضرر و آسیبی که کسروی به فرهنگ ترکی و هویت آذربایجانی زده است و گستردگی تاثیر و الهام بخشی وی در اندیشه ها و حرکات ضد ترکی و ضد آذربایجانی در ایران بیشک بسیار بیشتر از خدمات او به زبان ملی اش ترکی و سرزمین پدری اش آذربایجان بوده است. به آن حد که اکنون در آذربایجان نام کسروی تبدیل به سمبل خیانت به وطن گردیده است. به هر روی امیدوارم که روزی تمام مطالعات و نوشته های کسروی در باره زبان ترکی به یکجا گردآورده شود تا علاوه بر روشنتر و غنی تر شدن تاریخ مطالعات ترکی در ایران، بتوان از جنبه های گوناگون حتی متضاد شخصیت و اندیشه های این اندیشمند ترک آذربایجانی تصویری کامل و جامعتر بدست آورد.

### از مقدمه رضا همراز

حاج میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی متوفی 1355 شمسی همشهری و دوست کسروی در کتاب «بحران آذربایجان» در مورد کسروی و نوشته های وی راجع به زبان ترکی سخن می راند: "یادم می آید که کسرای از فارسها خیلی بدگویی می کرد و می گفت که اینها جماعتی هستند که مغزشان ناخوش است. ترکها یعنی آذربایجانی ها و زنجانی ها<sup>15</sup> را بر عنصر فارس ترجیح می داد. در مقابل بی منطقی های یکی از اعضای دولت گفته بود که ما اینجور نیستیم. یعنی ما اهالی آذربایجان و زنجان". .... در مورد شعرای آذربایجان و شعر و شاعری نیز کسروی بحثهای علیحده ای نموده. وی از چند شاعر آذربایجانی ("صابر"، "پروین اعتصامی") به نیکی یاد می کند و اندیشه آنها را می ستاید. کسروی در کتاب «ده سال در عدلیه» نیز کم و بیش از کارهایش در زمینه تورکولوژی بحث می کند و از تحریر مقاله ای به نام «اللغة التركیة فی ایران» که به زبان عربی و در العرفان چاپ شده،

<sup>15</sup> - در اینجا مقصد کسروی تقسیمات اجرائی و اداری کشور در دوره پهلوی است. زیرا زنجان - خمه بخشی از ناحیه پیوسته ترک نشین شمال غرب کشور و یا به عبارت دیگر بخشی از آذربایجان و در داخل آن است. مب



صحبت می‌کند. وی هنگامیکه در زنجان بود با لهجه زنجانی بیشتر آشنا شده و همین آشنائی و علاقه سبب تحریر مقاله فوق‌الاشاره می‌گردد. و مهمتر اینکه غزلیات "مولانا فضولی" و دیوان "امیرعلیشیر نوائی" را بدست آورده و شعرهای ترکی "حکیم هیدجی" را که در افواه و به صورت پراکنده بود گردآوری می‌کند.... در سایر نوشته‌های کسروی علاقه و دلبستگی وی به زبان مادریش به تعریض نوشته شده‌اند..... اگر چه در سالهای بعد با غروری که داشت نمی‌خواست این مسئله بیشتر رنگین شود ولی قلباً آن را می‌پسندید. .... روشن خیایوی محقق نقطه سنج در دیدارهایی که با مرحوم "پروفیسور محسن هشترودی" داشتند از زبان آذری می‌پرسند و آن دانشمند نامدار چنین جواب می‌دهند: "... اما زبانی که زمانی با انتشار رساله [آذری] کسروی بر سر زبانها افتاد داستان دیگری دارد... من فقط این را می‌دانم و خبر دارم که خود کسروی در اواخر عمرش از آن نظر خود برگشته بود و حتی عده‌ای گفتند که پشیمان شده است و گویا از نظر خود برگشته است در جایی هم ثبت کرده است..... کسروی در جواب یارار افندی یکی از نویسندگان ترکیه که وی را متهم به ایرانی کردن ترکهای ایران کوشیده می‌نویسد: «فسوسا یارار افندی. این سخنان را از کجا آورده؟ من در کجا خواسته‌ام ترکهای آذربایجان یا آناتولی را ایرانی نژاد گردانم؟ در کجا به ترکها نفرین فرستاده یا بد نوشته‌ام؟» از این چند سطر نیز مستفاد می‌گردد که کسروی منکر این نیست که در آذربایجان ترک هست و اگر هست که هست ایرانی نژاد نیستند....

....کسروی در یکی از نوشته‌هایش قدرت و اعجاز زبان ترکی را ستوده و تعجب‌اش برانگیخته شده و می‌نویسد: «ترکی یکی از زبانهای بزرگ جهان و در شمار عربی و فارسی و این گونه می‌باشد»..... سپس اظهار می‌دارد که: «هیچ مانعی ندارد که اگر نیازی هست نوآموزان الفبا را به ترکی بخوانند، این هم چیزی است که باید دبستانها بسنجند و بیازمایند». ....وی از سنجیدن دستگاه فعل فارسی با ترکی به این نتیجه رسید که دستگاه فعل فارسی با گذشت زمان نیروی خود را از دست داده است: «از این کوشش و جستجو نتیجه‌هایی به دست آمده که از جمله این بود که ترکی از دیدگاه گارواژه‌ها (افعال) به فارسی برتری می‌دارد. زیرا دیده شده در ترکی پانزده گونه گذشته «ماضی» و چهار گونه «اکنون» (مضارع) به کار می‌رود. در حالی که در فارسی در برابر بیش از چهار گونه گذشته و یک گونه اکنون شناخته نمی‌بود. این یکی از چیزهایی می‌بود که مرا از نارسایی زبان فارسی و بیماری آن آگاه گردانید»

## مقایسه زبان ترکی و زبان فارسی

ترکی ایرانی یا آذربایجانی نه همان زبانی است که در ترکستان یعنی گهواره ترکها صحبت می‌شود، و نه همان زبانی است که در امپراطوری عثمانی صحبت می‌کنند، نه همانند آن است که در قفقاز یا سراکپوس (چرکزی) و یا مسلمانان روسیه صحبت می‌کنند. این زبان متفاوت است از هر یک از لهجه‌های اشاره شده، شاید دور از حقیقت نباشد که وجود این لهجه‌ها به خاطر دوری مسافت بین این سرزمینها باشد: سرزمین قفقاز به آذربایجان و سرزمین عثمانی و ترکستان و آستارخان و داغستان و قازان و غیره وصل شده، لذا ترکی قفقازی به ترکی زبان خواهرش ترکی آذربایجانی نزدیک است و ارتباطی با ترکی کشورهای ذکر شده برقرار می‌کند ((یادآوری این نکته ارزشمند است که زبان ترکی اگر چه در شاخه‌ها و زیر بخشها توسعه یافته است، اما هرگز مثل زبان فارسی در شاخه‌ها و

زیر بخشها (ی جداگانه) جور (و سازمان یافته) نیست و (جدائی میان لهجه های ترکی) به سطح (مشابه) آن (در زبان فارسی) نرسید، علی رغم این حقیقت که زبان ترکی به طور وسیع تا دور دست ترین نقاط گسترش یافته است و توسط ملت‌های مختلفی صحبت می‌شود و با زبانهای خارجی مواجه گشته است. توضیح این نکته را در مقایسه این دو زبان وجودشان در ایران می‌توان پیدا کرد. **علی‌رغم این که ترکی به طور وسیع در نقاط مختلف ایران از شرق به غرب و از شمال به جنوب گسترش یافته است، از تحریف و تغییر به دور مانده که این منجر به لهجه‌های متمایزی در هر نقطه گشته است، و اگر ما ترکی تبریز را با شیراز مقایسه کنیم خواهیم دید از نظر صدا و کیفیت تلفظ کلمات یکسان هستند به طوری که اگر یک تبریزی با ترک شیرازی صحبت کند بدون هیچ مشکلی زبان همدیگر را فهمیده و با گشاده رویی از همدیگر استقبال می‌کنند، در صورتی که زبان فارسی به پانزده لهجه مختلف تقسیم شده است، شامل مازندرانی، طالش، گیلانی (گیلکی)، سدهی، سمنانی، کاشانی، لری، کردی، سیستانی و غیره. هر یک از اینها از فارسی کلاسیک متفاوت است، به طوری که هیچ یک از متکلمین این لهجه‌ها زبان همدیگر را نمی‌فهمند. علی‌رغم این که سمنان از تهران دور نیست (حداکتر چهار فرسخ) ولی تفاوت لهجه سمنانی با فارسی کلاسیک مثل تفاوت زبان فرانسه با ایتالیایی است. همینطور مازندرانی، که بدون شک لهجه‌ای از فارسی است، حتی برای من که زبان فارسی از دوران کودکی یاد گرفته‌ام و بین مردم فارسی زبان زندگی کرده‌ام و در تهران تحصیل کرده‌ام که کوتاه مدت نبود ولی درک زبان مازندرانی برای من مشکل است. در حال حاضر که من این خطوط را می‌نویسم، من در هوای آزاد به یک ترانه‌ای که به لهجه مازندرانی خوانده می‌شود گوش می‌دهم، ولی من تنها تعداد کمی از کلمات را می‌فهمم، علی‌رغم این که من سه ماه است که در مازندران زندگی می‌کنم و شب و روز در بین مردم می‌باشم و تمامی کلمات را از آنها شنیده‌ام یاد گرفته‌ام و به خاطر سپرده‌ام. احمد کسروی))**

اما اگر ما خود زبان ترکی آذربایجانی را به‌عنوان یک زبان در نظر بگیریم، آنچه را که یک زبان نیاز دارد که یک زبان تهذیب شده باشد دارا است، آن در خودش تمامی معیارها و کیفیتها را که خودش را روی تمامی زبانهای تهذیب شده مشخص کند دارا می‌باشد، ((اینجا ما ترکی را در یک کفه ترازو و فارسی و تمامی لهجه‌های آن را مانند مازندرانی، گیلکی، لری، کردی، سمنانی، و غیره را در کفه دیگر ترازو قرار می‌دهیم. و **اگر منظورمان فارسی سنتی است و آن را با ترکی مقایسه می‌کنیم، ترکی به آن برتری دارد هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند.** احمد کسروی)). حقیقتاً می‌توان روی این بحث نمود و به هر کسی توضیح داد، اما ما در این مورد بحث نخواهیم نمود، تنها به ذکر چند تا از این معیارها می‌پردازیم:

**1-** فراوانی زمانها و حالات افعال. بدین ترتیب، زمان گذشته در این زبان چهارده حالت دارد. من چهارده حالت می‌گویم نه چهارده صیغه همانند عربی، در حالی که زبانهای عربی و فارسی از چهار یا پنج صیغه بیشتر از گذشته استفاده نمی‌کنند (همانند ذَهَبَ، قَدْ ذَهَبَ، كَانِ يَذْهَبُ). = (او رفت، او رفته است، او می‌رفت). ((به طوریکه در ترکی به عنوان مثال می‌گوییم گداجاغیمش، اگر بخواهیم این را به عربی ترجمه کنیم باید بگوییم كان عزم الذهاب = he was extending to go به طوری که دیده می‌شود یک عبارت مرکب و طولانی است. چهارده شکل گذشته این کلمه به قرار زیر است. 1- گئت دی 2- گئیدیدی 3- گئیدیدیک 4- گئت میشدی 5- گئده

جاغیدی 6- گنڈئیدی 8- گنت سئیدی 9- گنڈیرمیش 10- گنڈیرمیشیک 11- گنت میشیک 12- گنده جاغیمیش 13- گنت میش 14- گنت میشیمیک. احمد کسروی))

فعل مضارع در عربی، که در اکثر زبانها بین حال و آینده قرار دارد، دارای چهار صیغه است: کلی، حال، یکی آینده نزدیک و دو صیغه دیگر شرطی و التزامی است، که در زبان عربی با اضافه کردن س یا سوف به صیغه مضارع ساخته می‌شود. ((فعل مضارع اگر ما آن را به طور کامل مطالعه کنیم، آن دارای سه فرم است:

1- حال مانند «پدر من از شما دعوت می‌کند» My father invites you

2- آینده نزدیک - مانند «من کمی خواهم نشست و بعد ترک خواهم کرد. این مانند آینده نیست، به طوریکه حرف سه یا جزء سوف به حال اضافه شود آنچه ما با آینده خواهم گفت، ترکها پسوند جاق استفاده می‌کنند، مانند گنده جاق (سایا ذهب) = will go

3- استمراری مانند، ماهی‌ها در آب زندگی می‌کنند، یا، «سوسمار روی فک پایین خود حرکت می‌کنند» در ترکی، هر احساس، فرم خودش را دارد، گنڈیر و گنڈیرک. همینطور برای استمراری، آن، همچنین دو فرم دارد: حال استمراری، که آن در حقیقت در اولین احساس اتفاق می‌افتد (من مدرسه‌یه گنڈیرم، I am going to school) (من به مدرسه می‌روم) و حال استمراری که هنوز اتفاق نیفتاده، اما در احساس دوم اتفاق خواهد افتاد. صاباح‌دان مدرسه‌یه گنڈرهم، = tomorrow I am going to school [= از فردا به مدرسه خواهم رفت]، یا در زمان آینده، صاباح‌دان مدرسه‌یه گنده‌جاغام، I am going to school tomorrow (از فردا به مدرسه خواهم رفت) همینطور برای التزامی و شرطی، آنها عبارتند از «gitme (گتتمه) = gitde = گنڈیری [منظور ایشان = gide = گنده و gilse = گتتمه می‌باشد) احمد کسروی))

2-) با در نظر گرفتن اسامی و ترکیبات و توانایی آنها برای بیان هر لغت مشابه، راقم صدها لغت پیدا کرد که نمی‌توان آنها را به اکثر زبانهای دیگر ترجمه کرد، به عنوان مثال، در زبان فارسی لغات هرول، عدا، زکفی تنها با یک لغت دوید بیان می‌شود. اما در ترکی، هر یک از این لغات کلمه جداگانه خودش را دارد. مثالهایی از این نوع بیش از حد است.

3-) آن دارای قوانین روشن و ساده است و عاری از بی‌قاعدگی مجهولی و التزامی است، که در اکثر زبانها موجود نیست. بدینسان، در فارسی و انگلیسی یکی می‌گوید «زید و امر همدیگر را زدند» به جای این که بگویند «زید زد امر را» و زید به صورت مضروب آمد و به جای این که بگوید «زید زده شد.» این بی‌قاعدگی است که در فارسی یک قانون است و حذف نمی‌شود، اما در ترکی، ما چیزی به فعل اضافه می‌کنیم تا به صورت التزامی در آید و اگر «اولما» اضافه کنیم، به صورت مجهولی در می‌آید «دیر» اضافه کنیم به صورت متعدی در می‌آید: ویردی = زد، ووروشدوی = یکی دیگری را زد، وورولدو = زده شد، ووردوردو = موجب زده شدن یکی شد.

4- با قاعده بودن قوانین دستور زبانی. استثناها و بی‌قاعده بودن در ترکی خیلی نادر است، بر عکس فارسی و اکثر زبانهای اروپایی، که اینها افعال بی‌قاعده زیاد و استثناها قوانین آنها را تشکیل می‌دهند، و بر عکس عربی که آن افعال ضعیف فراوان دارد.

5- وجود علامت مخصوص مصدر، «ماق» که آن را از اسم و سایر صیغه (form) تمیز می‌دهد، که این هم عکس عربی است.

6- وجود لغات تأکید، که با اضافه کردن **b** و **m** به اولین حرف، قاپ قارا = خیلی سیاه. این قانون تأکید رنگها است. (در عربی برای تأکید رنگها از کلمات مناسب مخصوص استفاده می‌شود: الاسود، الحاکدپ، الاحمر القانی، الاسفرالغانی، الا... در فارسی، تأکید با تکرار کلمه انجام می‌پذیرد (سیاه سیاه). در ترکی تأکید رنگ همانطوری که ما گفتیم انجام می‌پذیرد. قاپ قارا، قیپ قیرمیزی، یام یاشیل، ساپ ساری، گوّم گوی، آغ آپاق. احمد کسروی.)

7- وجود کلمات با تغییرانی در اولین حرف، باعث تاثیر در عمومیت آنها می‌باشد، کیتاب میتاب = کتاب و هر چه شبیه آن است. ((هرگاه کسی بخواهد به خدمتکار بگوید «او بیری اوتاقدان کیتابی گتور» «Go bring the book from the other room» در اتاق، غیر از کتاب، مجله، روزنامه و نقشه وجود داشت، خدمتکار تنها کتاب را می‌آورد. ممکن است شخصی جمله‌اش را تعمیم دهد و بگوید «کیتاب میتابی گتور» آنگاه خدمتکار کتاب و سایر چیزهای شبیه آن، را شامل مجلات، روزنامه‌ها و نقشه‌ها را می‌آورد. متمم دارای دو عبارت دیگر است، ابتدا شخص با اضافه کردن "I" = "ر" بعد از اولین حرف کلمه آن را تغییر می‌دهد، مانند، زیر زبیبیل [برای زبیبیل = آشغال] برای آشغال و هر چه شبیه آن. دومی بعد از اصلاح اولین کلمه آن تکرار می‌شود، مانند دری - مری = پوست و هر چه شبیه آن، این دو عبارت کلاً عاداتهای قابل قبول هستند با این که نقطه مقابل اولی است، اما به عنوان استاندارد استفاده می‌شود. احمد کسروی.)

## سرنوشت زبان ترکی بیچاره

((.....این تبلیغات در سرتاسر آذربایجان به سرعت پخش می‌شد، چون در آن روزها نشریات قفقاز خیلی زود به آذربایجان می‌رسید و قیمت آنها کمتر از نشریات تهران بود؛ بعلاوه این تبلیغات به زبان مردم آذربایجان بود در صورتی که نشریات تهران به زبان فارسی بود که فهمیدن آنها مشکل بود، باید کسی آن را برای مردم ترجمه می‌کرد. نشریات قفقاز محض رسیدن توزیع می‌شد. ادبیات ترکی فرصت بی‌سابقه‌ای برای اشاعه پیدا کرده بود. احمد کسروی))

.....علت این که ترکی خواندن کم می‌باشد آن است که تعداد کتاب‌ها به زبان ترکی کم است..... ترکی آذربایجانی از کمبود کتاب کافی و مجله رنج می‌برد، بدین علت است که فرزندان او عادت به یادگیری زبان ترکی ندارند و ترجیح می‌دهند که فارسی را یاد بگیرند. کتابها و مجلات از قفقاز علاج این فقدان هستند و این فقدان را پر می‌کند. و اکثر اینها موضوعات و سبکهای مختلف در سالهای اخیر وارد شده‌اند، و در تبریز کتابخانه‌ای وجود ندارد

که تعداد زیادی کتاب از قفقاز در آن موجود نباشد. در حقیقت، در سال 1334 قمری (1916)، کتابخانه‌ای که به یک قفقازی تعلق داشت به این کتابخانه‌ها داده شد، که بین اینها کتاب فارسی و عربی وجود نداشت. همانطور که ما گفتیم ترکی قفقازی متفاوت از ترکی آذربایجانی نیست، و برای مردم اینجا خواندن این کتاب‌ها مشکل نیست، .....سرنوشت زبان ترکی بیچاره در این دوران بهتر است.... برخی مجلات بین مردم آذربایجان مشهور شده و خواننده‌های زیادی دارد، به ویژه مجلاتی نظیر ملا نصیرالدین، و غیره....نوشتن و خواندن ترکی در میان آذربایجانی‌ها امروزها توسعه یافته و عمومیت پیدا می‌کند، اشتیاق و مقبولیت مردم امروزها زیاد شده، دلیل این هم آمدن مجلات از قفقاز می‌باشد که انتشارات آنها زیاد و بین مردم توزیع می‌شود.....**خواندن ترکی در سالهای اخیر پیشرفت کرده است. و هر روز در حال پیشرفت است، و شاید این دوران رنسانس ادبی ترکهای ایران (باشد) که به دوران اهانت و خوار شمردن زبان ترکی خاتمه خواهند داد و هر روز فرزندان آذربایجان زبان مادری خود را بهتر خواهند شناخت و از بی‌حرمتی به او خودداری خواهند کرد (و) چیزی جز طلب او به او نخواهند داد.**

**گُرچه یه هو!!!!**

## **ترجمه فارسی مقاله زبان ترکی در ایران از سایت خط سوم**

**مقدمه و توضیحات رضا همراز بر نشر خط سوم**

[r\\_hamraz@yahoo.com](mailto:r_hamraz@yahoo.com)

احمد کسروی تبریزی (تهران 1324 - 1269 تبریز) یکی از مردان جنجالی و نام‌آور تاریخ معاصر است. در مورد احمد کسروی مقالات زیادی تا به امروز در کتب و مجلات چه در ایران و چه در خارج از ایران - انتشار یافته و عمده شهرت وی به سبب تالیف کتابهایی چون تاریخ مشروطه ایران، تاریخ 18 ساله آذربایجان، زبان آذری و شیعیگری می‌باشد. به نظر مورخین دو کتاب اولی کسروی جزء منابع دست اول راجع به انقلاب مشروطیت هستند که امروزه نیز از مقبولیت خاصی برخوردارند. اما دو دیگر بر خلاف کتابهای ذکر شده باعث شهرت و تهمت وی گشته‌اند. کسروی اگر چه خود روزی روزگاری معمم و پیشنماز مسجد حکم‌آباد تبریز بود ولی بعدها جامه عوض کرد و از مذهب روی گرداند و به قولی داعیه پیامبری نیز کرد. وی به سبب تالیف کتاب زبان آذری از سوی مردم آذربایجان در مظان اتهام قرار گرفت و تا آخر عمر در حاشیه ماند اگر چه خود بعدها از این نظریه غیر علمی پشیمان بود. روشن خیایوی محقق نقطه سنج در دیدارهایی که با مرحوم پروفیسور محسن هشترودی داشتند از

زبان آذری می‌پرسند و آن دانشمند نامدار چنین جواب می‌دهند «هیچ وقت زبانی به نام آذری وجود نداشته، این را عقل سلیم، خرد، تاریخ یا هر چه که شما بنامیدش به ما می‌گوید، این زبان آذری کجا بود؟ چه بر سرش آمده؟ کجا رفت؟ مسئله زبان مثل یک فرضیه علمی نیست که اگر به اثبات نرسد به کناری گذاشته می‌شود و از یادها می‌رود. نه دوست من چنین نیست. مدعیان وجود چنین زبانی می‌توانند تا ابد چنین ادعایی را ادامه دهند اما هیچوقت نخواهند توانست آن را ثابت کنند. بله زبانی وقتی پیدا می‌شود، دیگر به آسانی از گردونه تاریخ خارج نمی‌شود، این مسئله زبانها مرده یا زبانهای خاموش فقط یک سخن است، یک حرف است. زبان هیچوقت نه خاموش می‌شود و نه می‌میرد، بلکه زبان را تحول پیدا می‌کند و یا در کنار و حتی در دل زبانهای دیگر به زندگی خود ادامه می‌دهد... اما زبانی که زمانی با انتشار رساله [آذری] کسروی بر سر زبانها افتاد داستان دیگری دارد... من فقط این را می‌دانم و خبر دارم که خود کسروی در اواخر عمرش از آن نظر خود برگشته بود و حتی عده‌ای گفتند که پشیمان شده است و گویا از نظر خود برگشته است در جایی هم ثبت کرده است.» (1)

با این حال به سبب تالیف این اثر شوونیستها وی را با آغوش باز پذیرایی کردند و تا به امروز این اثر همچنان در راس تحقیقات آنها قرار گرفته و نویسندگان چندی آن جزوه را نشخوار کرده و هر از چند گاهی به ارائه نظر می‌پردازند. ناگفته نماند که این اثر در بدو نشر بی‌جواب نمانده و راقم تا به امروز شاهد چندین مقاله و شعر در علیه این رساله بوده که از آنها می‌توان به اشعار مرحومین محمد بی‌ریا رئیس فرهنگ وقت آذربایجان که در سال 1320 سروده و ورد زبان مردم آذربایجان بود و نیز شعر معروف مرحوم حاج حسین جنتی مقام «صحاف تبریزی» که آن نیز در رد کسروی و عقاید وی سروده شده بود که راقم در مقاله مجزایی به آن پرداخته است (2) در سالهای بعد نیز کتابی از نویسنده سلماسی آقای علی اصغر غفوری‌نیا که با نام «ردی بر رساله آذری کسروی، به نظر رسیده و ملخصی از آن در هفته نامه «نوید آذربایجان» چاپ گردیده. و نیز مقاله‌ای از دکتر جواد هئیت صاحب امتیاز فصلنامه وارلیق که آن نیز در همان فصلنامه منتشر شده است را نام برد. در برابر نوشتجات کسروی که اکثر قریب به اتفاق آنها مدون گردیده و چاپ شده‌اند متأسفانه مقالاتی هم بوده‌اند که بیش از یک بار در خارج چاپ نشده‌اند و نسل امروز بیشتر با آنها بیگانه و یا به عبارتی بی‌اطلاع بودند و اصحابی که از آنها با خبر بودند از چه رو در کمال ناباوری آنها را در بوته نسیان و فراموشی گذاشته و گذاشته‌اند.

نمونه این مثال همین مقاله است که اخیراً به همت پروفیسور محمد علی شهابی بدست آمده. در ملاقاتی که با این دانشمند داشتم راقم را از وجود این مقاله آگاه کردند و چون ولع مرا در ترجمه آن مشاهده فرمودند پس از اندی پیش از آنکه به سفر خارج رهسپار گردند ترجمه فارسی آنرا به اتمام رسانده و در اختیار حقیر گذاشتند که جا دارد از سعه صدر ایشان سپاسگزار باشم. با مطالعه این مقاله می‌بینیم که کسروی را آن سان که بوده برای ما معرفی نکرده‌اند چرا که وی به زبان مادری خود علاقه داشته. مصداق این مثال را راقم ابتدا در مقدمه محمدعلی جزایری که در کتاب «نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی» آمده مشاهده کرد. جزایری ضمن بحث و پرداختن به آثار کسروی در ص 18 کتاب یاد شده می‌نویسد که: «کسروی پژوهشهای اندکی نیز در پیرامون زبان ترکی در ایران از جمله جدایی میانه ترکی زنجان و ترکی آذربایجان، انجام داد و گفتاری به عنوان «اللغة التركیة فی ایران» به العرفان در سوریه فرستاد. پس از آن نیز این رشته را دنبال کرد، ولی تا آنجایی که می‌دانیم گفتاری یا کتابی در

آن باره چاپ نکرد» (3) البته در این پیشگفتار مولف دانسته یا ندانسته به برخی نظرات کسروی اشاره می‌کند من جمله اینکه: «ساختمانهای صوتی و دستوری این سه زبان [ترکی، عربی، فارسی] از هم بسیار جداست، و دانستن آنها آن هم به خوبی - دانش کسروی را در باره زبان و زبانها بسیار افزایش داد، چنان که در کوششهای زبانی خود به کمیها و نارساییهایی که نتیجه‌ی ناآگاهی از زبانهای گوناگون تواند بود دچار نگردید. برای مثال، از سنجیدن دستگاه فعل فارسی با ترکی به این نتیجه رسید که دستگاه فعل فارسی با گذشت زمان نیروی خود را از دست داده است» (4)

بیشتر نیز مرحوم حاج میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی متوفی 1355 شمسی همشهری و دوست کسروی در کتاب «بحران آذربایجان» در مورد کسروی و نوشته‌های وی راجع به زبان ترکی سخن می‌راند. این کتاب خوشبختانه امسال چاپ و نشر گردید. زنده یاد مجتهدی در مورد سابقه خود با کسروی که گاهی اوقات وی را کسرائی می‌نامد می‌نویسد: «کسروی را من سی سال است که می‌شناسم. مختصری از اطلاعات شخصی خودم را راجع به تاریخ حیات وی در اینجا می‌نویسم که بعدها شاید مفید باشد. بعد از وفات مرحوم والد من، کسروی در روزنامه تبریز که آن وقتها یعنی سال 1337 هجری در تبریز منتشر می‌شد، مقاله‌ای در تاریخ حیات و شرح مقام علمی و تمجید ذکاوت و قریحه وی نوشته بود.» (5)

وی سپس اطلاعات نسبتاً خوبی در حق کسروی ارائه می‌دهد و این که کتابهای عربی‌اش را در منزل آنها به نظر پدرش رسانده، در کجا مقاله می‌نویسد، در کجا نوشته و غیره. در ادامه این یادداشتها می‌خوانیم: «من در اوایل سلطنت پهلوی طهران رفتم. گویا زمستان 1305 بود. میرزا احمد کسروی را در کتابخانه طهران ملاقات نمودم. عهد آشنایی قدیمی را تجدید نمودیم. میر احمد چندان فرق نکرده بود. همان سیمای قدیم خود را داشت. پزش قدری فرنگی مآب‌تر شده بود. جلیقه شلوار پوشیده بود. قبا در بر نکرده بود. از اوضاع خود ناراضی بود. می‌گفت به جرم نوشتن یک مقاله بر ضد پهلوی در روزنامه جبل‌المتین به امضای خداداد مرا منفصل نموده و دیگر کاری نمی‌دهند. حالا مجبور شده‌ام که کتابهای خودم را بفروشم. من از میر احمد کسرائی خواهش نمودم که با هم برویم منزل ما. در آنجا قدری صحبت نماییم. قبول کرد. آمدیم در منزل ما که عبارت از یک اطاق مخصوص بود در خانه عمویم، مدتی راجع به موضوعات متفرقه با هم صحبت نمودیم.

یادم می‌آید که کسرائی از فارسیها خیلی بدگویی می‌کرد و می‌گفت که اینها جماعتی هستند که مغزشان ناخوش است ترکها یعنی آذربایجانی‌ها و زنجانی‌ها را بر عنصر فارس ترجیح می‌داد. در مقابل بی‌منطقی‌های یکی از اعضای دولت گفته بود که ما اینجور نیستیم. یعنی ما اهالی آذربایجان و زنگان. به نظرم راجع به کتابی یا مقاله‌ای که به عربی نوشته و در مجله‌العرفان نشر شده بود، قدری صحبت نمود. بعضی مطالب آن کتاب راجع به مسئله ترک و فارس در ایران بود و در آن کتاب تحقیق نموده بود که اکثریت اهالی ایران ترک هستند. این اولین و آخرین مجلسی بود که با کسروی تنها و بدون ثالث مدتی صحبت نمودیم.» (6) در سایر نوشته‌های کسروی علاقه و دلبستگی وی به زبان مادریش به تعریض نوشته شده‌اند. اگر چه در سالهای بعد با غروری که داشت نمی‌خواست این مسئله بیشتر رنگین شود ولی قلباً آن را می‌پسندید.

کسروی در یکی از نوشته‌هایش قدرت و اعجاز زبان ترکی را ستوده و تعجب‌اش برانگیخته شده و می‌نویسد: «ترکی یکی از زبانهای بزرگ جهان و در شمار عربی و فارسی و این گونه می‌باشد» (7) سپس اظهار می‌دارد که: «باید دانست زبان فارسی یکی از آسان‌ترین زبانهای جهان است (و اگر اصلاحی که در آنجا کرده‌ایم پیش رود دیگر آسانتر خواهد بود) نویسنده که چند زبانی را می‌داند و از چند زبان دیگر هم آگاهم در میان همه آنها فارسی را آسان‌تر می‌داند. با این حال هیچ مانعی ندارد که اگر نیازی هست نوآموزان الفبا را به ترکی بخوانند این هم چیزی است که باید دبستانها بسنجند و بیازمایند.» (8)

صاحب چنین نظریه‌ای معتقد به زبان، نژاد و... نیز بود. این اعتقاد در سوال جواب دانشجویی در باره یادداشت‌هایش هویدا می‌گردد. وی می‌نویسد: «چند گاه پیش، جوانی نزد من آمده می‌گوید: «امتحان داده‌ام و باید رساله‌ای نویسم و برای موضوع ملیت را انتخاب کرده‌ام. در این باره برخی کتابهای اروپایی را دیده‌ام و می‌خواستم اندیشه شما را هم بدانم.» گفتم من در این باره چیزی ننوشته‌ام و می‌خواهم بدانم اروپائیان چه نوشته‌اند؟ گفت: آنها برای ملیت چند چیز را شرط می‌دانند: زبان و نژاد و مذهب و تاریخ و ایده‌ال... گفتم راست گفته‌اند و می‌بایست سخنانشان را پذیرفت. تا در جهان آئین زندگانی زورآزمایی است و هر توده باید سر خود را نگه دارد باید به اینها ارج گذاشت» (9) چنانکه مشاهده می‌شود وی از ته دل این مسائل را دوست دارد ولی از چه رو گاهی اوقات به عقایدش پشت می‌نهد و یاوه‌های سر هم می‌بافد. آخر کدام عالم دانشمند، زبانشناس با ارائه سند تاریخی و محکم از قدیم تا امروز کلمه آذری را به عنوان تبار و زبان یک ملت ارائه کرده که آقای کسروی اظهار می‌دارد؟ «کسروی نقش نژاد را به عنوان پایه ملیت، بدیهی و قطعی می‌داند، لکن نژاد برای او یک امر ذهنی مبتنی بر خون نیست بلکه یک ضرورت عینی متکی به نیاز اجتماعی - سیاسی است. او نه «هیچگاه به جدایی نژاد و تبار ارج می‌گذارد» و نه به «جدایی میانه ترک و فارس می‌اندیشد و نکته مهمتر این است که به وجود نژاد ناب اعتقادی ندارد. (10) کسروی در کتاب «ده سال در عدلیه» نیز کم و بیش از کارهایش در زمینه تورکولوژی بحث می‌کند و از تحریر مقاله‌ای به نام «اللغة التركیة فی ایران» که به زبان عربی و در عرفان چاپ شده، صحبت می‌کند. وی هنگامیکه در زنجان بود با لهجه زنجانی بیشتر آشنا شده و همین آشنائی و علاقه سبب تحریر مقاله فوق‌الاشاره می‌گردد. و مهمتر اینکه غزلیات مولانا فضولی و دیوان امیرعلیشیر نوائی را بدست آورده و شعرهای ترکی حکیم هیدجی را که در افواه و به صورت پراکنده بود گردآوری می‌کند. نتایجی که از این کوششها دستگیرش می‌شود این گونه می‌نویسد: «از این کوشش و جستجو نتیجه‌هایی به دست آمده که از جمله این بود که ترکی از دیدگاه گارواژه‌ها (افعال) به فارسی برتری می‌دارد. زیرا دیده شده در ترکی پانزده گونه گذشته «ماضی» و چهار گونه «اکنون» (مضارع) به کار می‌رود. در حالی که در فارسی در برابر بیش از چهار گونه گذشته و یک گونه اکنون شناخته نمی‌بود. این یکی از چیزهایی می‌بود که مرا از نارسایی زبان فارسی و بیماری آن آگاه گردانید» (11) وی که در بیشتر مسائل و علوم خود را دخیل می‌کرد و شاید صاحب نظر نیز می‌پنداشت از این رو در قسمتی از آثار وی تناقض گویی‌هایش بیشتر نمایان است. کسروی در جواب یارار افندی یکی از نویسندگان ترکیه که وی را متهم به ایرانی کردن ترکهای ایران کوشیده می‌نویسد: «فسوسا یارار افندی. این سخنان را از کجا آورده؟ من در کجا خواسته‌ام ترکهای آذربایجان یا آناتولی را ایرانی نژاد گردانم؟ در کجا به ترکها نفرین فرستاده یا بد نوشته‌ام؟» (12) از این چند سطر نیز مستفاد می‌گردد که کسروی منکر این نیست که در آذربایجان



ترک نیست و اگر هست که هست ایرانی نژاد نیستند. همچنین از این جواب توان گفت که بزرگتر از این نمی‌تواند باشد که ملیت کسی را انکار کرده و با جعلیات به دیگر ملیت‌ها نسبت داد. درینا که هواداران کسروی این نظرهای وی را هیچگاه مورد استفاده قرار نداده‌اند. در مورد شعرای آذربایجان و شعر و شاعری نیز کسروی بحث‌های علیحده‌ای نموده. وی گفتارهایی پیرامون رد شعرای نامی نیز در مجله پیمان به یادگار گذاشته. وی جسارت را به جایی رسانده که شعرای بزرگی چون حافظ، سعدی، مولانا و... را رد نماید و رساله‌ای نیز با نام حافظ چه می‌گوید؟ به چاپ رساند. در مقابل شعرای یاد شده وی از چند شاعر آذربایجانی به نیکی یاد می‌کند و اندیشه آنها را می‌ستاید. دو تن از آنها کسی نیستند جزء میرزا علی اکبر طاهرزاده (صابر شروانی) که در ایران بیشتر با تخلص‌های ملانصرالدین، هوپ هوپ و صابر شناخته شده است و نیز پروین اعتصامی شاعره نام آور و نابغه عصر حاضر. کسروی در کتاب (در پیرامون ادبیات) که در حوزه ادبیات و شعر و شاعری بحث کرده بر خلاف بعضی‌ها تا به عارف قزوینی این شاعر ترک، ترک ستیز معاصر می‌رسد وی را با صابر می‌سنجد و کفه داوری را به نفع صابر سنگین می‌بیند. وی با انتقاد از فرصت‌های به دست آمده در جنبش مشروطه که متأسفانه شاعران نتوانستند هنرنمایی بیشتری نمایند رشته کلام را گرفته بحث‌های قابل توجهی دارد. «در اینجا [جنبش مشروطه] جزء شعرهای کمی چیزی که در خوارج باشد دیده نشد. یکی از کسانی که می‌توان نام برد عارف قزوینی بوده. این مرد می‌خواسته «شاعر مشروطه» باشد ولی افسوس که نتوانسته همچون صابر باشد و زنجیرهای شیوه کهن را از دست و پای خود بگسلاند. اینست [که] بیشتر شعرهایش به همان شیوه کهن بوده که نتوان ارج چندانی نهاد... یک شاعر دیگر که می‌باید در اینجا نام بریم پروین اعتصامی است. این دختر ایرانی شیوه نوی پیش‌گرفته و شعرهایش نیز که برخی را دیده‌ام از روی اندیشه‌های بلند و سهشهای نیکخواهانه بوده.» (13) پس با مطالعه این اندک روشن می‌شود که کسروی زبان مادری خود را دوست داشته و بعدها از نظریه خود عدول کرده بود. البته «هنوز هم در غرب دانشمندان زبان‌شناس آذری» را نام ترکی آذربایجانی می‌شناسند و گاهی هم به لهجه آذری منظور نظر مولف اشاره می‌کنند. (رجوع شود به انسیکلوپدیهای معاصر انگلیسی، فرانسه، آلمانی و انسیکلوپدی اسلام و کتابهای تورکولوژی مولفین غربی)، (14)

در اینجا به چند سطر از نوشته رسول کامران کشتیبان تمثیل می‌جویم که در جواب یکی از حضرات نوشته بود. «ترک‌ها یا باید در اکثریت باشند یا در اقلیت. اگر در اقلیت باشند که نمی‌توانند زبان آذری مورد ادعای شما را تغییر بدهند چون قدر مسلم این اقلیت است که همیشه جذب اکثریت می‌گردد پس حتماً خواهید گفت که در اکثریت به سر می‌برند و اگر در اکثریت بوده‌اند باید به مراتب چندین برابر آذریهای مورد ادعای شما بوده‌اند چرا که حتی با قبول نصف نصف بودن یعنی 50 به 50 بودن باز هم باید ترکان آذری شوند نه آذریها ترک چه اولاً ترک‌ها مهاجر و تازه از راه رسیده بودند و آذریهای مورد ادعا بومی منطقه محسوب می‌گردیدند در ثانی شما با تصویری که از ترکان نمایش می‌گذارید به جز عده‌ای وحشی، خونخوار، بی‌فرهنگ چیزی نبوده‌اند پس چطور می‌شود قبول کرد که ترکان بی‌فرهنگ پنجاه درصد آذری زبانان بومی آذربایجان را که با فرهنگ هم بوده‌اند تغییر دهند؟ مگر این که از ادعاهای پوچ خود در مورد فرهنگ آذربایجان برگردید و یا آمار و ارقام تعداد ترکان را بالا ببرید. مثلاً بگویید هفتاد و پنج درصد هشتاد درصد جمعیت ترکان بودند و آمدند زبان آذری‌های بیست

درصدی را تغییر دادند و در این صورت شما امروز چطور مدعی می‌گردید که زبان مردم آذربایجان آذری است؟» (15)

در فرجام این اندک باید اذعان کنم که قصد نداشتم که بر مطالب متن و حواشی این مقاله ارزشمند چیزی بیفزایم. ولی چون بعضی نکات را مؤلف و مترجم فاضل آن ذکر نکرده بودند و در واقع برای خواننده پیش نیازی لازم بود، یادداشتهایی هر چند اندک در این مورد ضروری به نظر آمد. رعایت پاره‌ای از عوامل که بر ما پوشیده است مولف متن را از ذکر اطلاعات بیشتر بازداشته است و یادداشتهای مترجم انگلیسی و این راقم در حواشی و مقدمه و نیز موخره کاری بود که با همه قلت مایه و ضیق وقت انجام گرفت چرا که با نقل اقوال مختلف فیه حقیقت بیشتر شفافتر خواهد شد. با مطالعه این مقاله، خواننده در می‌یابد که مولف چنانکه به اجمال گذشت بعضی گفتنی‌ها را ذکر نکرده است و ای بسا در آن تاریخ بسیاری از مدارک و اسناد منتشر نشده بودند و یا شاید در دسترس مولف نبود تا به مطالعه آنها توفیق یابد. بعضی از منابع و ماخذ و وقایع نیز بعد از وفات نویسنده رخ داده که اشاره به آنها نهایت لزوم را داشت.

پاورقی

× این مقاله در مجله العرفان، جلد 8، شماره 2، نوامبر 1992، به زبان عربی چاپ گردیده که بعدها توسط پروفسور اوان زغال کسروی شناس و ریاضیدان معاصر آمریکایی به انگلیسی ترجمه شده است.

1- مقاله نقد ادبی، هر دم از این باغ بری می‌رسد - روشن‌خیای، 19 آذر 1381، شماره 269، هفته نامه نوید آذربایجان

2- وطن خائنی کسرویه، رضا همراز، هفته نامه شمس تبریز، شماره 72

3- نوشته‌های کسروی در زمینه زبان فارسی - حسین یزدانیان، چاپ اول 2537، تهران، نشر مرکز، نشر سپهر، ص 18

4- همان، ص 13

5- بحران آذربایجان - خاطرات مرحوم آیت ... میرزا عبدالله مجتهدی، به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول 1381، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص 194 (کسروی مقاله «ستاره‌های دمدار» خود را که در شماره

9 از سال دوم ماهنامه ایران‌شهر - اردیبهشت ماه 1303، صص 451-458 چاپ شده با امضای کسرای نوشتن) بنگرید به: مجموعه دفتر سوم؛ نقد و تحقیق اثر رحیم رضازاده ملک، چاپ اول 2536

6- همان، صص 199 - 200

7- مقاله در باره آذربایجان - مجله پیمان، سال هفتم، فروردین 1321، شماره هفتم، ص 479

8- پیشین، ص 488

9- سیری در اندیشه سیاسی کسروی، حجت الله اصیل، چاپ اول 2536، امیرکبیر صص 99 - 98

10- پیشین، ص 99

11- زندگانی من - احمد کسروی، 1323 - نشر بنیاد، ص 176

- 12- کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء - تهران 2536 - نشر کتابهای جیبی، چاپ دوم - ص 545
- 13- در پیرامون ادبیات، احمد کسروی، چاپ سوم، با همداد آزادگان، 1325، تهران صص -52 53
- 14- نقدی بر کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان، دکتر جواد هیئت، هفته نامه شمس تبریز، شماره 125 - چهارشنبه 21 آذر 1380
- 15- مشکل آذربایجان زبانش است... - رسول کامران کشتیبان / هفته نامه نوید آذربایجان سه‌شنبه 8 آذر 1379، شماره 112

### ترجمه فارسی پیشگفتار اوان زغال بر متن انگلیسی

در این مقدمه، قصد ندارم طبیعت آذربایجانیهای ایران را از نظر تفاوت‌های قومی، قرابت‌های فرهنگی که با فارس‌ها، آذربایجانیهای قفقاز و غیره دارند در یک مقاله حجیم بررسی کنم. همچنین ما تجزیه و تحلیل بیشتر از بسط نظریه کسروی را در مورد آذربایجان به مجال دیگری موکول می‌کنیم. در حال، ما چند موضوع مهم را در مقاله زیر که توسط کسروی ارائه شده و مغایر با نظرات شناخته شده او می‌باشد مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آشکارترین جنبه مقاله تجلیل او از زبان و فرهنگ ترکی است و امیدواری او برای توسعه بیشتر در آینده است همیشه نام کسروی به عنوان شخص دگمی که تاکید زیادی در فارسی کردن ایران داشت و شخصی که از گفتن تفاوت‌های فرهنگی و عقیدتی در ایران واهمه داشت، آورده می‌شود.

در همین راستا، ما توجه خواننده را به همدردی با شیخی‌ها، نهضت فرقه‌ای شیعه که بعد از فتوای شیخ احمد احسائی (1753 - 1806) رخ داد جلب می‌کنیم.

عقاید ایشان در دربار فتحعلیشاه مورد قبول واقع گردیده و سپس در شهرستانهای مهم به ویژه در تبریز، جایگاه شهر خیلی مساعدی بود مورد توجه قرار گرفت.

کسروی خود یک شخص فقیر و شیعه از شهر تبریز بود، اما پدرش که کسروی او را می‌پرستید، مردی بود که از دعوای فرقه‌ای منزجر بود و کسروی در اتوبیوگرافی خود، فاش می‌کند که او در بحث‌های عقیدتی جوان شکیبایی بود و حتی به فرقه بهائیت که عموماً مردم از آن دوری می‌جستند، عقاید دوستانه‌ای داشت. اما سالها بعد، کسروی تنفر پان اسلامیسیم جدائی فرقه‌ها را قبول کرد، و شیخی یک فرقه چهاردهم شد، که او فکر می‌کرد برای پیشرفت ایران این فرقه باید از بین برود. به هر حال زمانیکه مقاله زیر نوشته می‌شد، به نظر می‌رسد که کسروی از حکومت روحانیون محافظه‌کار در تبریز که در جریان انقلاب مشروطه از پادشاهی حمایت می‌کردند تنفر داشت و شیخی از هدف لیبرال دفاع می‌کردند که بعداً این مهم به نظر خوب کسروی به شیخی مبدل شد.

همچنین کسروی به عنوان دشمن ادبیات سنتی ایران، به ویژه شیعه شناخته شده هنوز در این مقاله حداقل یک علاقه نرمال ایرانی برای شعر در تمامی شکلش نشان می‌دهد؛ ابری در افق او عبارت است از یک اظهار نظر رسوائی کوچک در مورد فردوسی است، برای کسی که اتفاقاً، کمی مورد توجه بود.

همچنین ارزش این را دارد که یادآوری کنیم مقاله زیرین تنها نوشته کسروی است که موید معمولی جریان ناسیونالیسم ایرانی از غلبه عرب - اسلامی را ظاهر می‌سازد. جالب این است که این در یک مجله ناسیونالیست عرب چاپ می‌شود.

در یکی از بیوگرافی‌های این مقاله، کسروی اظهار می‌دارد که او عربی را در نجف و کربلا یاد گرفته است. این موضوع هرگز در اتوبیوگرافی او آورده نشده است. اگر چه این غیرممکن نیست، دوران قبل از جنگ جهانی اول که در اتوبیوگرافی او آمده، مبهم به نظر می‌رسد، و حتی یک سال مسافرت به شهرهای مقدس شیعه‌ها نمی‌تواند خارج از سؤال باشد، در هر حال، مطمئناً این برخی اسرارهایی را که او عربی را چگونه آموخته برطرف می‌سازد.

تشخیص نقاط ضعف استدلال‌های کسروی برای خواننده هوشیار مشکل نیست. در بخش سوم، او می‌گوید ترک زبانان ایران فارس نبودند آنها ترک بودند. در اولین زیرنویست بخش دوم برای راحتی این مردم را ترک می‌گوید. در بخش سوم، می‌گوید که تنها رابطه بین مسلمانان قفقاز و ایران همجواری جغرافیایی آنها است. تنها در بخش آخر مقاله ارتباط زبانی و فرهنگی آذربایجانی‌های دو طرف ارس را روشن می‌سازد، دوباره، مؤلف اظهار می‌دارد «که جمعیت بومی فارسی زبان به ترکی، تغییر یافته است» تنها بعدها در چند جمله اظهار می‌دارد که ترک زبانان ایران «کسی نیستند مگر نسل ترک‌های مهاجر که در ادوار قدیم از ترکستان مهاجرت کرده‌اند.» کسروی اظهار می‌دارد که او با حقایق و اعداد موضوع را روشن خواهد کرد، اما فقط خیلی کم و یا اصلاً در تئوریهایش از قومیت‌ها، همانطور که خواهیم دید خود نیز در تناقض است و به آنها پایبند نیست.

در همین راستا خواننده باید از یک عادت عجیب کسروی در مقاله آگاه باشد: وقتی که او به قفقازی‌ها ارجاع می‌دهد، منظور او مسلمانان قفقاز است، و برخی مواقع، ظاهراً، آنچه حالا گفت آذربایجانی‌های قفقاز، عبارتی که نمی‌تواند جایگزینی پیدا کند. روی دیگر سکه این است که وقتی او به آذربایجانی‌ها ارجاع می‌دهد، منظورش تنها آذربایجانی‌های ایران است. اجتناب تحریک‌آمیز سیاسی او از این جمله منجر به گرفتاری غیر دقیق، مانند، «قفقازی‌ها» (یا مسلمانان قفقاز) که حتی شامل مردم غیرترک مانند لزگی‌ها، چچن‌ها، آوارها، مسلمانان آبخاری و گرجی و غیره می‌باشد.

خواننده‌ای که علاقمند است و رای این ضعف‌ها و ضعف‌های دیگری را شناسائی کند، نقاط جالبی را در این مقاله پیدا خواهد کرد. نه تنها این مقاله بخشی از سوء تفاهم‌های مؤلفش را از آنچه او مصرانه به آن اهتمام می‌ورزد روشن می‌سازد، بلکه پنجره‌ای به تفکر و فرهنگ پیشین آذربایجانی‌های ایران باز می‌کند.

بالاخره، چند کلمه‌ای هم باید در مورد ارتباط کسروی با العرفان گفت:

العرفان در سال 1909 توسط احمد عارف اوز - زاین تاسیس شد، او یک ژورنالیست شیعه ترقی خواه و از یک خانواده روحانی لبنان بود او هم تحصیلات سنتی شیعه و هم تحصیلات عثمانی را خوانده بود. وی به زبانهای ترکی، فارسی و بعداً انگلیسی و فرانسه آشنایی داشت. مجله به عنوان یک منتقد مشروطه‌خواه عثمانی شروع به

کار کرد، اما بعد از مدتی که مقالات متعارف نوشته شده به طرف ناسیونالیزم عربی کشیده شد، در عین حال علاقمند به جامعه شیعه و جایگاه آن در ناسیونالیزم مورد بحث عرب بود. نظری که شیعه می‌توانست موفقیت عربی خود را بیابد، و آن به موضع ایران در منطقه علاقه فراوانی نشان می‌داد. کسروی به طور منظم مسائل ایران را بین سالهای 24-1922 در العرفان می‌نوشت، در این زمان او در دادگستری ایران پیشرفت نمود، از شغل قضاوت در مازندران به رئیس دادگستری خوزستان منصوب شد.

مقاله دیگری، در مورد مضرات الکل در اوایل سالهای 1914 توسط شخصی به نام «احمد قاسم الحسینی که آن هم از حکم‌آباد تبریز» بود در العرفان نوشته شده است، اما این واضح نیست که این شخص همان احمد کسروی باشد؛ هیچ مقاله دیگری از او تا 1922 در العرفان نیامده است. از طرف دیگر، اتوبیوگرافی کسروی شما را هدایت می‌کند. به قبول این که او در العرفان قبل از جنگ جهانی اول مقاله‌ای نوشته است و می‌گوید یک جوان عراقی در مورد این مقاله در سال 1919 به او تهنیت گفته است علی‌الرغم نبود امضا در مقاله‌ها توسط او، اینها به قبل از تصدی او به مازندران در سال 1922 برمی‌گردد.

مقاله حاضر نشان می‌دهد که عربی او خیلی ضعیف بود. این مقاله دارای بخشهایی است که غلطهای گزافی دارند و قابل خواندن نیستند حتی عربهایی که در ادبیات عرب فصاحت دارند از فهمیدنش عاجز هستند. به هر حال این خواننده‌ها قبول دارند، اگر چه عربی نوشته شده یک نوشته بومی نبود، اما در کل قابل خواندن بود.

اوان زگال

## زبان ترکی در ایران (1)

### احمد کسروی

#### I: مقدمه

عموماً چنین پنداشته می‌شود که در سرزمین پارسیان (ایران) به جز زبان فارسی مردم به زبان دیگری صحبت نمی‌کنند، و تعداد کمی از گسترش زبان ترکی در سرتاسر ایران آگاه هستند. شاید زبان ترکی بیش از زبان فارسی متداول است، و اگر از اکثر ایرانیان سؤال شود که در کشور آنها به زبان ترکی صحبت می‌شود، جواب خواهند داد، «مطمئناً، در ایالت‌های آذربایجان و خمسه (زنجان) و اکثر آنها این را همجواری این ایالتها با قفقاز و سرزمین عثمانی (ترکیه) می‌دانند.

من تا به حال ندیده‌ام، یا در میان ایرانیان یا در میان خارجی‌ها، که در مورد ایران و مسائل اجتماعی آن صحبت می‌کنند، کسی در رابطه این موضوع اطلاعات صحیح داشته باشد. به ویژه ایرانی‌ها حتی آنهایی که ادعا می‌کنند این یک زبان خارجی است در زمان حکومت ترکها و مغول به زور شمشیر در سرتاسر ایران توسعه یافته و زبان

معمولی مردم شده است. بالبداهه آن را برای خودشان یک هویت خوار و بد می‌دانند و علاقمند هستند که از ایالت خودشان این زبان را پاک کنند و بجایش با زبان شیرین فارسی صحبت کنند. به ویژه در کتابهای خارجی، مستشرقین که در مورد زبان ترکی و مردم ترکی زبان تحقیق کرده‌اند تحقیقاتشان را به سرزمین عثمانی مردم ترکستان و مسلمانان شناخته شده روس یعنی تاتارها محدود کرده‌اند و به ندرت در مورد ترک زبانان ایران صحبت کرده‌اند، و آنهایی که در مورد ایران و زبانهای متداول در آن بحث کرده‌اند، فقط زبان فارسی و لهجه‌های آن مانند گیلکی، مازندرانی، لری و غیره را مورد بحث قرار داده‌اند، که اینها در این ایالت‌ها متداول هستند. اما در مورد زبان ترکی، آنها از ذکر آن غفلت کرده‌اند و به ندرت در مورد آن صحبت کرده‌اند، و وقتی هم صحبتی از آن به میان آورده‌اند گفته‌اند این زبان در آذربایجان متداول است. شاید اطلاعات آنها از طریق مسافرین، کارمندان سفارت‌ها، یا مسیونرهای است که عموماً در ایالت‌ها و شهرهای بزرگ رفت و آمد داشتند، و آنها به ندرت به خودشان زحمت می‌دهند به روستاها یا ایلات چادرنشین مسافرت و در مورد زبان و آداب و رسوم آنان تحقیق کنند. بعلاوه، فارسیها، دارای کارهای هنری و ادبیات غنی هستند، و دارای شاعرانی مانند سعدی و فردوسی و سایرین می‌باشند. و لذا مفسرین مسائل ایران از توجه به سایر زبانهای متداول مانند ترکی در ایران غفلت ورزیده‌اند. در مقایسه با زبان فارسی، زبان ترکی شبیه دختر زیبایی است که به آرامی در کنار یک زنی بدون حجاب نشسته که او دل را با جواهرات و عشوه‌هایش و مغز را با آرایشش افسون می‌کند. (2)

اما ما می‌خواهیم در این جاده پیش برویم و دروازه‌های را که هرگز باز نشده است باز کنیم. ما ادعا نمی‌کنیم که این مقاله کامل است یا یک بررسی و تلاش دقیق است. بلکه، ما بحث خودمان را محدود می‌کنیم به سفرهایی که در ایالت‌های ایران داشتیم، شاید برخی خواننده‌های «العرفان» با توضیحاتشان بحث ناقص ما را کامل خواهند کرد و اشکالات ما را بر طرف خواهند نمود. ما مقاله را به چهار بخش تقسیم کرده‌ایم.

## II: آیا در ایران ترک یا فارس در اکثریت هستند؟

ترکها در یک ایالت ایران به سر نمی‌برند، همانطوریکه برخی عقیده دارند آنها تقریباً در تمامی ایالت‌های ایران پراکنده شده‌اند. (3) ترکها و فارسها همانند دو توده جدا شده نیستند بلکه همانند تخته شطرنج در جریان بازی هر بازیکنی به طرف دیگر رخنه می‌کند و مهره‌های سیاه با مهره‌های سفید به هم آمیخته می‌شوند. در میان روستاهائی که عادتاً فارسی صحبت می‌کنند، اکثر شهرها مانند تهران، شیراز، قزوین و همدان با روستاها یا ایلات ترکی زبان احاطه شده‌اند. و مردم دو شهر اخیر هر دو زبان ترکی و فارسی را می‌فهمند.

امروزه فهمیدن این که ترک یا فارس اکثریت را تشکیل می‌دهند مشکل است. این بعد از سرشماری که هویت فارس و ترک را روشن سازد معلوم می‌شود، اما حکومت ایران همچون سرشماری را برای شهروندان خود یا جمعیت ایالت‌ها انجام نداده است، تا اینکه فارسها را از ترکها تشخیص دهیم. نظر مؤلف این است که اکثریت با ترکها می‌باشد و این یک تخمین الکی نیست، بلکه آنچه که ما در زیر ارائه می‌دهیم، نتیجه تحقیقاتی است که انجام داده‌ایم و اعداد و ارقام آن را ارائه خواهیم داد.

1- آذربایجان، یکی از چهار ایالت بزرگ و خیلی مهم ایران است(4)، آذربایجان دارای یک و نیم میلیون نفوس می‌باشد و ناحیه خمه، که جمعیت آنجا را چادرنشین‌ها و مردم مقیم تشکیل می‌دهند. که در شهرها و روستاهای آن مردم به زبان ترکی تکلم می‌کنند و زبان فارسی را نمی‌فهمند مگر این که توسط معلمین به آنها یاد داده شود. البته در کنار مردم آذربایجان اقلیت کرد مکرری نیز زندگی می‌کنند که به کردی تکلم می‌کنند.

2- اکثر روستاها و ایلات در خراسان و فارس و بخشهای همدان و قزوین و عراق عجم (اراک فعلی) و استرآباد (گرگان فعلی) ترک هستند، و مسافرینی که در خیابانها و کوچه‌های تهران قدم می‌زنند از دیدن روستائی‌هایی که در خیابانهای تهران ترکی صحبت می‌کنند تعجب خواهند نمود. برخی از اینها در سالهای اخیر از آذربایجان و خمه (زنجان) به تهران مهاجرت کرده و در این شهر مقیم شده‌اند و دیگر هویت خود را فراموش کرده‌اند. و خودشان را یک شهری می‌دانند.

3- در دیگر قسمت‌های ایران، اکثریت با ترکها نیست. اما در این بخش‌ها نیز ایلات و روستائیانی وجود دارند که به زبان ترکی صحبت می‌کنند. استثنا فقط در ناحیه کرمان و بخشهای گیلان، مازندران، کردستان، لرستان، و غیره است. به طوری که در اینجاها ترک وجود ندارد مگر این که در سالهای اخیر به آنجا مهاجرت کرده‌اند و خودشان را همشهری این ناحیه‌ها نمی‌دانند. این ضرب‌المثل روسی درست است که می‌گوید: «نیزه بدون سر وجود ندارد» در حقیقت، در مازندران دو ایل ترک وجود دارد، که با قبیله‌هایشان در ساری مرکز مازندران زندگی می‌کنند، تعدادشان بیست قبیله است که از سرتاسر ایران به اینجا مهاجرت کرده‌اند و در مازندران ساکن شده‌اند، و دیگر به ترکی صحبت نمی‌کنند.

ما تصمیم گرفته‌ایم (همانطوری که گفته‌ایم) چیزی را نخواهیم گفت مگر این که با اعداد عربی قابل بیان باشد، و تخمین و خیال به طور مطلق قانع کننده نیست.

### III آیا آنها ترک هستند یا ترک شده‌اند؟(5)

وقتی که در اوایل قرن بیستم (13 هجرت) پروپاگاندای تبلیغات ترکها قوت گرفت و سیمای سیاست عثمانی از پان اسلامی به پان ترکیسم تغییر یافت، ترکهای ایران، به ویژه مردم آذربایجان را نمی‌توانستند کنار بگذارند، و آنها پروپاگاندهایی پخش و مقالاتی در روزنامه‌هایشان چاپ کردند و از ترک‌های ایران خواستند که ثابت کنند آنها همانند ترکهای عثمانی، ترک هستند(6) و سپس رو به قفقاز کردند، که تکانی در قلب‌های آنها داده، از آنها خواستند به پاخیزند و کشور مستقل خود جمهوری آذربایجان را تشکیل بدهند، حتی اگر چه هیچ رابطه‌ای بین سرزمین آنها و آذربایجان وجود نداشت به جز این که آنها هم مرز بودند. آنها شک نداشتند که مردم آذربایجان غیورانه مشعل دار ایران بودند، اما آنها معتقد بودند که این مردم با اکراه و بی‌میلی این ارتباط را تحمل می‌کنند و بدون شک از ایران جدا خواهند شد و به علت یکسانی زبان، مذهب و نژاد، توارث با آنها متحد خواهند شد، و آنها پایتخت را از باکو به تبریز مرکز آذربایجان انتقال خواهند داد. آنها سعی داشتند تبلیغات وسیعی انجام دهند و نماینده‌های خود را به آذربایجان می‌فرستادند تا مردم آذربایجان به اتحاد با آنها تحریک کنند، مطبوعات آنها با

چاپ مقالاتی مانند آچیق سوز (سخن روشن) به این هدف شتاب می‌دادند. (7) سردبیر برجسته و با ذوق این مجله محمد امین رسول‌زاده، رهبر حزب مساوات بود، ایرانیان از این که این جمهوری را آذربایجان نامیده‌اند عصبانی شدند و دیری نگذشت یکی دو مقاله در مطبوعات ایران در این زمینه به چاپ رسید و مطبوعات تهران شروع به دفاع و جواب به این عمل نمودند، که رهبری مطبوعات ایران یک فرد نیمه رسمی دولتی و نویسنده با ذوق و برجسته ملک الشعراء بهار بود. این دو ژورنالیست با هم دیگر مشاجره می‌کردند و مجادله آنها از این طرف به آن طرف کشیده می‌شد، یکی به آن جواب میداد و هر چه آن یکی انجام داده است از بین می‌برد، دیگری به دنبال آن تمام آنچه آن یکی برپا نموده بود ویران می‌کرد. این نتایج به فرار زیر بود:

× × ×

1- آیا باکو، گنجه و سرزمینهای دیگر که در جنوب قفقاز جای گرفته‌اند، آیا بخشی از آذربایجان بودند و آیا عذری برای مردم این سرزمین وجود داشت که جمهوری خودشان را آذربایجان بنامند؟

2- آیا مردم آذربایجان، خمسه و دیگر ترک‌زبانان ایران از نسل ترک هستند که از ترکستان مهاجرت کرده‌اند یا آنها فارس بودند که بعد از غلبه چنگیزخان ناگزیر شده‌اند جهت حفظ زمین‌هایشان زبان اصلی خود فارسی را فراموش کنند و زبان ترکی را انتخاب کنند؟

اما این مجادله، مهم نیست که چقدر طول کشید، بدون نتیجه تمام شد، هیچ یک از طرفین بر دیگری پیروز نشد، هیچ یک از طرفین به موضوع از جنبه علمی و بدون تعصب نگاه نکرد. البته، هر یک از طرفین می‌خواست با مبنای علمی و تاریخی موضوع را مطرح کند، اما هر دو طرف راه خیلی متزلزل و گیج‌کننده‌ای را با تعصبات سیاسی‌شان که برایشان خوشحال‌کننده بود اختیار نموده بودند.

زمانی که، بلشویک‌ها به قفقاز هجوم آوردند توجه جمهوری‌های کوچک به مداخله دیگران معطوف شد و خیلی فوری آنها حالت دفاعی گرفتند و از اسلحه‌شان جهت محافظت از هجوم دشمن به سرزمین‌شان استفاده کردند تا از قلم‌شان برای پروپاگاندا به دیگران که به آنها ملحق شوند.

اگر موضوع به طور منصفانه و عاری از تعصب بررسی می‌شد زیاد مبهم نبود، زیرا مرزهای ایران در جلگه‌های ترکستان مملو از قبیله‌های مهاجر ترک زبان، ایلی‌های از اسبها و دام‌های روستائیان می‌باشد. محل استقرار آنها بین این جلگه‌ها و ماوراءالنهر و آسیای صغیر واقع شده، جاییکه از زمانهای قدیم به عنوان سرزمین سبز خرم و وفور گیاهان و چراگاه و فراوانی باغات میوه و پر آب شناخته شده است در حقیقت، در زمانهای پیشین و قبل از این زمانها، این جا محل مهاجرت قبایل بوده است. آنها وقتی که دشمن شکستشان می‌داد به آنجا مهاجرت می‌کردند و وقتی که در صحرا تحت فشار بودند یا در کمبود علوفه و چراگاه بودند به طور وسیع به ماوراءالنهر و سوریه و یا هر جای دیگری که آنها را خشنود می‌کرد مهاجرت می‌کردند. اعمال هلاکوخان و فرزندانشان و امیر تیمور لنگ همینطور سلجوقیان و تاخت و تازشان در ایران و تقسیم آن طرف زمینها بین خودشان متفاوت از آنچه



که نیاکان آنها در ازمنه قدیم انجام داده بودند، نبود. ایران دیواری همانند چین نداشت که از هجوم مهاجمین جلوگیری کند و سدی برایشان باشد مهاجرین ناگهان زنان و فرزندان، اسبها و دامهایشان را در امتداد مرزها ظاهر می‌کردند، و طول و عرض زمین را جهت تامین سلامتی و مراتعشان تقسیم کردند. آنها هر جا که می‌توانستند دامهایشان را بچرند و وسایل زندگیشان را آنجا قرار دهند ساکن می‌شدند. اگر تکه زمینی چشم آنها را می‌گرفت، آن را برای سکونت خودشان بر می‌داشتند و آنجا زندگی می‌کردند و از منابعشان استفاده می‌کردند، و بیش از این که یکی و دو دهه بگذرد قبلاً آنها تعهدشان را نسبت به زمینهای قدیمیشان فراموش می‌نمودند، که به آنجا برنخواهد گشت، یا این که به یاد آورند صاحبان زمینهایشان کی‌ها بودند با آنها در آن محیط قاطی می‌شدند و فرهنگ و مد لباسهای آنها را یاد می‌گرفتند و مذهبشان را نیز قبول می‌کردند. (8)

اما زبان یک مقوله دیگری است و آن مشکل‌ترین این عوامل می‌باشد، زیرا زبان است که هر فردی را از دیگری تمیز می‌دهد و آن به این سادگی و زودی همانند دیگر عاملها متروک و فراموش نمی‌شود اگر زبانی با زبان دیگری روبرو شد، این با آن رقابت می‌کند و آن را مغلوب می‌کند و جای آن را نمی‌گیرد، حتی اگر اثرات آشکاری را از آن دریافت کند و قوانین ادبی از لغات و عبارتهایی را از رقیب خود قبول کند. همانطور زبان ترکی، آن تمامی آن شواهد را در ماوراء النهر دارا بود، بومیان آن زبان خودشان به آن سادگی از دست ندادند همانطوری که آنها سایر مشخصه‌ها را از دست دادند. چون در این جا قصد داریم این روندها را جمع‌بندی کنیم، باید بگوئیم که دو امکان وجود دارد یا مهاجرین تعدادشان کم بود و بین بومی‌هائی ساکن شدند که تعدادشان زیاد و قدرتمند بود و مهاجرین به آنها تمکین کردند و بین آنها ساکن شده و با آنها زندگی کردند. در این حالت طولی نخواهد کشید مهاجرین با آنها ادغام شوند و مغلوب گردند زیرا تعدادشان کم است و ضعیف می‌باشند و با آنها ترکیب می‌شوند لذا مهاجرین با بومی‌ها تشخیص داده نمی‌شوند. آن گاه زبان ترکی علی‌الرغم داشتن ریشه اصیل و قوی مجبور بود متروک و فراموش شود و جایش را به زبان فارسی یا به هر زبان دیگر مردم بومی در آنجا صحبت می‌کرد، بدهد در غیر این صورت، ممکن است ایلات تعدادشان خیلی زیاد و دارای نیروی مقاومت زیاد بودند، وقتی که در سرزمینی مسکن گزیدند، آنجا را تصرف نموده و مردم بومیان را از آنجا بیرون نموده یا تحت حمایت خود درآوردند و آنگاه روستاهای مستقل و شهرهای مستقل و یا شبیه آنچه که در تاریخ ایران گفته شده کشور بزرگی تشکیل می‌دهند، یعنی به عنوان مثال در حالت قبیله‌های آق‌قویونلو و قارا‌قویونلو، هیچ شکی نیست که آنها زبان ترکی را با سایر زبانها جایگزین کردند البته، این مردم بومی بودند که حاکمیت آنها را قبول کردند و با آنها ادغام شدند و در آنها حل شدند و لذا زبان آنها ترکی شد.

سخن کوتاه، ترکی زبانان ایران که در سرتاسر ایران پخش شده‌اند فارس زبان نبودند که به زور مجبور شده باشند از زبان اصلی خود صرف‌نظر کرده و زبان ترکی را یاد بگیرند. هیچ ملتی در نتیجه شکست در سرزمین‌هایشان توسط فاتحین ترک به زبان ترکی صحبت نمی‌کنند، ترک زبانان ایران فرزندان ترک‌هایی هستند که در زمانهای باستانی از ترکستان جهت پیدا کردن پناهگاه و چراگاه مهاجرت کرده‌اند و فاتحین ایران گشته‌اند و در سرتاسر آن پخش شده‌اند و هر جا که اراضی‌های وسیع بود ساکن شده‌اند و در طول زمان با اهالی ادغام شده و با آنها ازدواج کرده‌اند. عادت‌ها و لباس و مذهب آنها را قبول کرده‌اند، اگر چه زبان ترکی را حفظ کرده‌اند و حالا فرزندان آنها به

همان زبان یعنی ترکی صحبت می‌کنند (اگر چه ترکی‌هایی هم بوده‌اند که در میان مردم بومی حل شده‌اند و زبان خودشان را فراموش کرده‌اند).

اثبات ادعای ما، بعلاوه آنچه در بالا مطرح شد، از کتابهای تاریخ برآورده می‌شود. در مجبور ساختن مردم به این که از زبان مادری خود دست کشیده و آن را فراموش نمایند و به زبان خارجی صحبت کنند و در این خصوص نیز افراط کرده‌اند. عربها افراطی‌ترین مردم بودند. زمانی که اعراب ایرانیان را شکست داده و سرزمین‌شان را فتح کردند و حکومت ایرانیان را ساقط کردند و در سرزمین آنها حکومت کردند، استقلال آنها را خدشه‌دار ساختند و بین ایرانیان اسلام قرآن را رواج داده و قرن‌ها بر ایرانیان حکومت کردند. زبان عربی را زبان رسمی قرار دادند و مردم را از نوشتن در زبان دیگر منع ساختند و بین آنها دو تا سه هزار شاعر و عالم اسکان دادند و مجبور ساختند به آنها زبان عربی را یاد داده ترویج نمایند چند هزار نفر را در نوشتن این زبان تعلیم دادند، علی‌الرغم این مسائل، عربها هرگز نتوانستند ایرانیان را مجبور سازند زبان فارسی را فراموش نموده و به عربی صحبت کنند(9). بعلاوه این تفاوت‌هایی است بین دو طرف در ظاهر و مشخصه‌ها در آگاهی و شخصیت، که نمی‌توان توضیح داد بجز با تفاوتی در نژاد و نیاکان با مردم بومی ما ادعا نمی‌کنیم که مردم آذربایجان یا سایر ترک‌زبانان ایران همانند ترک‌هایی که در ترکستان صحبت می‌کنند اصیل هستند، این با عقل جور در نمی‌آید به همین طریق، ما ادعا نمی‌کنیم که در آذربایجان گهواره ترکها از زمانهای باستان بود در حقیقت، بر خلاف آنچه که برخی از رهبران افراطی ترکها اظهار می‌دارند، مادها که در آذربایجان، همدان و عراق عجم (اراک فعلی) قبل از آمدن ترکها زندگی می‌کردند ترک نبودند. چنین ادعایی چیزی نیست جز دروغ تاریخ.

#### IV: کدام ترک؟ (10)

روشن است که هر زبان که متکلمان آن در ناحیه‌های مختلف و نقاط دور دست پراکنده شوند، و با مردمان مختلف هم صحبت می‌شوند و با زبان‌های دیگر برخورد می‌کنند و با مردم و ایلات محلی هم صحبت می‌شوند، لذا ساکنین شهرها و روستاها لهجه‌های مختلفی پیدا خواهد کرد، به عنوان مثال درست مانند زبان عربی و فارسی.

طبیعی است، ترکی ایرانی یا آذربایجانی،(11) نه همان زبانی است که در ترکستان یعنی گهواره ترکها صحبت می‌شود، و نه همان زبانی است که در امپراطوری عثمانی صحبت می‌کنند، نه همانند آن است که در قفقاز یا سراکپوس (12) و یا مسلمانان روسیه صحبت می‌کنند. این زبان متفاوت است از هر یک از لهجه‌های اشاره شده، متکلمین این لهجه‌ها نمی‌توانند به سادگی با همدیگر ارتباط برقرار کنند. شاید دور از حقیقت نباشد که وجود این لهجه‌ها به خاطر دوری مسافت بین این سرزمینها باشد: سرزمین قفقاز به آذربایجان و سرزمین عثمانی و ترکستان و آستارخان و داغستان و قازان و غیره وصل شده، لذا ترکی قفقازی به ترکی زبان خواهرش ترکی آذربایجانی نزدیک است و ارتباطی با ترکی کشورهای ذکر شده برقرار می‌کند.(13) اما اگر ما خود زبان ترکی آذربایجانی را به عنوان یک زبان در نظر بگیریم، علی‌رغم آنچه را که یک زبان نیاز دارد که یک زبان تهذیب شده باشد دارا است، آن در خودش تمامی معیارها و کیفیتها را که خودش را روی تمامی زبانهای تهذیب شده مشخص کند دارا

می‌باشد، حقیقتاً می‌توان روی این بحث نمود و به هرکسی توضیح داد، اما ما در این مورد بحث نخواهیم نمود، تنها به ذکر چند تا از این معیارها می‌پردازیم:

1- فراوانی زمانها و حالات افعال. بدین ترتیب، زمان گذشته در این زبان چهارده حالت دارد. من چهارده حالت می‌گویم نه چهارده صیغه همانند عربی، در حالی که زبانهای عربی و فارسی از چهار یا پنج صیغه بیشتر از گذشته استفاده نمی‌کنند (همانند ذَهَبَ، قد ذَهَبَ، کان یَذْهَبُ). = (او رفت، او رفته است، او می‌رفت). (14)

فعل مضارع در عربی، که در اکثر زبانها بین حال و آینده قرار دارد، دارای چهار صیغه است: کلی، حال، یکی آینده نزدیک (15) و دو صیغه دیگر شرطی و التزامی است، که در زبان عربی با اضافه کردن س یاسوف به صیغه مضارع ساخته می‌شود.

2- با در نظر گرفتن اسامی و ترکیبات و توانایی آنها برای بیان هر لغت مشابه، راقم صدها لغت پیدا کرد که نمی‌توان آنها را به اکثر زبانهای دیگر ترجمه کرد، به عنوان مثال، در زبان فارسی لغات هرول، عدا، زکفی تنها با یک لغت دویید بیان می‌شود. اما در ترکی، هر یک از این لغات کلمه جداگانه خودش را دارد. مثالهایی از این نوع بیش از حد است. (16)

3- آن دارای قوانین روشن و ساده است و عاری از بی‌قاعدگی مجهولی و التزامی است، که در اکثر زبانها موجود نیست. بدینسان، در فارسی و انگلیسی یکی می‌گوید «زید و امر همدیگر را زدند» به جای این که بگویند «زید زد امر را» و زید به صورت مضروب آمد و به جای این که بگوید «زید زده شد.» این بی‌قاعدگی است که در فارسی یک قانون است و حذف نمی‌شود، اما در ترکی، ما چیزی به فعل اضافه می‌کنیم تا به صورت التزامی در آید و اگر «اولما» اضافه کنیم، به صورت مجهولی در می‌آید «دیر» اضافه کنیم به صورت متعدی در می‌آید: ویردی = زد، ووروشدوی = یکی دیگری را زد، وورولدو = زده شد، ووردوردو = موجب زده شدن یکی شد. (17)

4- با قاعده بودن قوانین دستور زبانی. استثناها و بی‌قاعدگی بودن در ترکی خیلی نادر است، بر عکس فارسی و اکثر زبانهای اروپایی، که اینها افعال بی‌قاعدگی زیاد و استثناها قوانین آنها را تشکیل می‌دهند، و بر عکس عربی که آن افعال ضعیف فراوان دارد.

5- وجود علامت مخصوص مصدر، «ماق» که آن را از اسم و سایر صیغه (form) تمیز می‌دهد، که این هم عکس عربی است.

6- وجود لغات تأکید، که با اضافه کردن b و m به اولین حرف، قاپ قارا = خیلی سیاه. این قانون تأکید رنگها است. (18)

7- وجود کلمات با تغییرانی در اولین حرف، باعث تاثیر در عمومیت آنها می‌باشد، کتاب متاب = کتاب و هر چه شبیه آن است. (19)

## V: کتاب‌ها و انتشارات (20)

ترکی که در ایران صحبت می‌شود، همانطوری که ما در بالا نشان دادیم زبان ادبی نیست. ما نمی‌دانیم در زمان هلاکوخان و فرزندان آن چه به سر آن آمده، آیا ترکی، زبان درباری آن زمان بوده و تحت فرمان او نوشته می‌شد یا نه؟ اما آنچه ما در سالهای اخیر دیدیم و شنیدیم، بعضی از خارجیان این را به عنوان یک زبان تحقیر می‌کردند و بد می‌گفتند، و تحقیر آنها و دوست نداشتنشان حتی تا روزهایی که پادشاهان از خود اینها برخاسته بود مانند قاجاریه و صفویه ادامه داشت در حقیقت عصر صفوی بدترین زمان زبان ترکی بود، زیرا از این زمان آتش جنگ بین ایرانیان و ترکان عثمانی شعله‌ور شد. این منازعه از زمان شاه اسماعیل اولین پادشاه صفوی شروع شده و تا شاه سلطان حسین آخرین پادشاه صفوی ادامه داشت، با مراجعه به عبارت‌هایی را که ایرانیان در آن زمان در مخالفت با عثمانی‌ها استفاده می‌کردند زبان نیز شامل آن می‌شد. سرنوشت زبان ترکی بیچاره در این دوران بهتر است سرنوشت زن جوان و زیبایی نبود با کسی ازدواج کرده است که خانواده شوهر دشمنی دیرینه خونی با خانواده او داشت که با دیدن دختر عصبانیت و بی‌زاری خودشان را از جنایتهایی که خانواده دختر انجام داده بروز می‌دهند و با توهین به او عصبانیت خودشان را تسکین می‌بخشند. به طوری که اینها کافی نبودند، در بین اینها تعداد کمی از این فرزندان به ترکی می‌نوشتند چون آنها عادت نداشتند به جز فارسی چیزی بنویسند. در حقیقت، اکثر آنها حتی قادر نبودند ترکی را بخوانند، لذا ترجیح می‌دادند به فارسی بنویسند. در زمان انقلاب مشروطیت 1905، بیش از سی مجله در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان تاسیس شد، اما فقط سه تا از این سی مجله به ترکی می‌نوشت، که هیچ یک از آنها بیش از چند شماره نتوانست به حیاتش ادامه دهد. (21) بعلاوه، علما و شاعرانی که در قرن گذشته برخاسته‌اند، در نظر بگیرید. شاعران مشهور از آذربایجان و خمسه که به خاطر اشعار فصیح و بلیغ (22) خود بلند آوازه بودند تنها چند تا از اینها به ترکی نوشته‌اند. می‌خواهیم تاریخ این سه مجله و شاعرانش را معرفی کنیم. مجلات به قرار زیر است: (23)

### 1- شکار: سردبیر آن میرزا مناف ثابت زاده بود (24)

این مجله در اوایل انقلاب چاپ می‌شد و بعد از چاپ چند شماره بسته شد. سردبیر آن به قفقاز مسافرت کرد و در آنجا یکی از شاعران شد و شعرهای او در «قفقاز» چاپ شدند. در سال 1337 هجری قمری (19 - 1918) به عنوان نماینده مجلس مردم عشق آباد به تهران برگشت، او چندین ماه در تهران اقامت کرد، بدون هیچ دلیلی به قفقاز بازگشت و حال در آنجا زندگی می‌کند.

2- ملا عمو. این مجله در دوجی که محله‌ای در تبریز است توسط شخصی در سال 1325 قمری (1907) چاپ می‌شد. مردم این محله هم پیمان شاه (حالا محمدعلی برکنار شده) بودند سپس دشمن شدید او شدند.

بین اهالی این محله و سایر محله‌های شهر تبریز که از افکار آزادیخواهی و مشروطیت پشتیبانی می‌کردند دشمنی و رقابت وجود داشت (25) ملا عمو آزادیخواهان را نفرین می‌کرد و برای هر بدی و بی‌عدالتی سرزنشان می‌کرد. (26)

3- صحبت. این مجله توسط میرزا سید حسین خان عدالت چاپ می‌شد. این مجله بعد از چندین شماره به علت این که از آزادی زنان حمایت می‌کرد و آنها را به برداشتن حجاب تشویق می‌کرد، بسته شد. (27) سردبیر این مجله به بی‌دینی و مرتد بودن محکوم و سپس تبعید شد. (28)

ما در این جا شاعرانی را معرفی خواهیم کرد که صاحب دیوان به زبان ترکی می‌باشند. شاید ما اطلاعات چندی در مورد آنها جمع آوری کنیم و یک بیوگرافی جامع از آنها را به خوانندگان «العرفان» ارائه دهیم که شامل ترجمه نمونه‌ای از اشعار این شاعران باشد. انشاءالله بعد از برگشتن از مسافرت و داشتن فرصت کافی برای مطالعه و تحقیق بیشتر در مورد این شاعران، این کار را انجام خواهیم داد. (29)

1- دخیل (30) نام ایشان ملا حسین بود که اهل مراغه بود و یکی از طرفداران مرحوم شیخ احمد احسائی بود. (31) از اشعار دخیل می‌توان دریافت که ایشان به فلسفه قدیم و اصطلاحات صوفی آشنائی داشت. من با اشعار ایشان در نجف و کربلا زمانی که برای یادگیری زبان عربی در آنجا زندگی می‌کردم آشنا شدم. اشعار وی در چندین جلد بارها چاپ شده است. اکثر اشعار ایشان مرثیه است که در رثای دوازده امام شیعیان به ویژه امام حسین (ع) سروده شده است. من معتقد هستم دخیل سی هزار بیت شعر و در زمانی که در کربلا اقامت داشت سروده است هر موضوعی در فصل جداگانه است. در اطناب (دراز نویسی) چیزی از این اشعار نمی‌تواند پیش افتد، کسی نمی‌تواند چنین اشعاری در مورد امامان شیعه خلق کند. او حادثه‌های عجیب و غریب و داستان‌هایی را خلق می‌کند که هیچکس قبلاً در هیچ کتابی نخوانده و هیچ داستان گوئی آنها را ذکر نکرده است. مثلاً وقتی که سلطان قیس، پادشاه هندوستان در روز عاشورا (32) یک غزالی را برای شکار تعقیب می‌کرد، او برای دنبال کردن غزال از قشون خود جدا شد. شیری جلو او ظاهر شد و راه را بر او بست و او را ناگزیر کرد که به امام شیعیان متوسل شود. وی نام او را گفت و او شنید و پادشاه هند را نجات داد. زخمهای او که از آنها خون جاری بود التیام یافت. درات الصدق، (33) دختر یکی از رؤسای قبیله‌ای از اعراب، می‌رود زندانیان و روسای شهدای کربلا را از چنگ لشکریان یزید نجات می‌دهد. او زنی است همانند پهلوانان قدیم می‌جنگد و غیره (34) شاید این نوع داستانها در مشهور نمودن دخیل بین عوام کمک فراوانی نموده و خوانندگان اشعار او از شنیدن این اشعار لذت فراوانی می‌بردند. در هر حال، اگر کسی این اشعار را می‌خواند، پی می‌برد که او یک شاعر فصیح بود و سخنان او از مهارت و هنری قابل ملاحظه برخوردار است، دخیل روش جدید ابداع نمود و نول اشعارش شامل اشعاری با ایده جدید و غیر مبتذل است. اکثر اشعار او بکر و زیبا می‌باشند. وی اتفاقات تاریخی را همانند هومر یونانی و فردوسی ایرانی با موهومات و حدیث‌های جعلی قاطی کرده است.

2- ملا محمدباقر خلخالی. ما بجز کتابی که ثعلبیه گفته می‌شود چیزی در مورد او نمی‌دانیم ثعلبیه داستان روباهی است از خطه اصفهان که قادر به زندگی در این شهر نیست و مجبور می‌شود این شهر را ترک نموده به خارج برود. به تقلید از کلیله و دمنه (35)، او داستان روباه و ماجراهایش را، به مادر، زنش و خروسی که در جریان مسافرتش دزدیده، و گرگی که با او مواجه شده و او را به دام انداخته است ارتباط می‌دهد. او در این داستان فرصتی می‌یابد تا درس اخلاق به خواننده‌گانش بدهد و از یک، مصوبات برخوردار است. او تأکید زیادی به کوشش و تلاش و کار

زیاد و مشقت و بار و عاری از تنبلی دارد. او به تعدد زوجات حمله می‌کند. او تمام اینها را به زبان ساده و زیبا بیان می‌کند. این کتاب بیش از یکبار چاپ شده است (36)

3- لعلی. (37) او اهل نخجوان است که بعد از فارغ التحصیل شدن از مدرسه روسی به ایران مهاجرت کرده و در تبریز سکنی گزید. (38) جائی که او بین نخبگان این شهر به موفقیت‌هایی دست یافت، آنها از اشعار، ادبیات و لطیفه‌هایش لذت می‌بردند و می‌پرستیدند. اما او فرنگی مآب شد و مثل اروپاییها لباس می‌پوشید. لعلی از اظهار مطالبی در آزادیخواهی و انتشار آنها خودداری نمی‌کرد لذا موجب برخوردهایی با مردم عوام می‌گشت که او اعتقادات آنها را به استهزاء می‌گرفت. او هر کسی را که می‌خواست حتی افراد قدرتمند و با نفوذ را ریشخند می‌کرد. وی از مردم عوام و قدرتمند به ستوه درآمد و بالاخره از مقاومت در ایران خسته شد و تصمیم گرفت که بهتر است به قفقاز برگردد. او به تفلیس مهاجرت کرد و تصمیم گرفت در آنجا اقامت کند، بالاخره شانزده سال پیش در آنجا وفات کرد. او حکایت‌ها و لطیفه‌های جالبی از خود به یادگار گذاشته است. (39)

دیوان او که بیش از یکبار چاپ شده شامل انواع شعر است، مانند مدح‌ها، غزلها، هجویات، شوخی‌های زشت، مسخره و لودگی، بهترین اشعار او هجویات هستند. مردم هجویات او را یاد گرفته‌اند و در مورد مسخره کردن دیگران از آنها استفاده می‌کنند. یکی از اینها قصیده هجو دهاتی‌ها و تحقیر آداب و رسوم آنها است. این هجویات موجب خشم روستائیان شد و بر علیه او شوریدند و به قصیده‌اش جواب دادند، و هر دو قصیده مشهور هستند.

4- شکوهی. اسم واقعی او حاج مهدی است و اصلیت او تبریزی است، (40) اما برای رهائی از فقر ناگزیر شد در جوانی مسافرت‌هایی بکند، او در سرتاسر آذربایجان گردش کرد. بالاخره در مراغه سکنی گزید تا این که تاجر مشهوری در این شهر شد. او یک تاجر موفق بود و موفقیت او در شهر توسعه یافت. هرگز تا مرگش کاهش نیافت، و فرزندانش در این شهر ساکن شدند. به عنوان شاعر، او چندین مدح، غزل، تعداد زیادی هجو، مسخرگی، ریشخند نوشت. او در بیوگرافی خود مسافرت‌های دوران جوانی و مشکلاتی که با آنها روبرو شده نوشته، سپس مشکلاتی که او در مراغه از رقبا حسود خود دیده است سخن گفته، غیره، تمامی آن مطالب عامه‌پسند با هجو و لطیفه همراه است دیوان او چاپ شده و مشهور است و همچنین آثار دیگری از او چاپ شده که شامل بحث و مجادله بین عامل و عاشق است. او چندین کتاب چاپ کرده است که لطیفه‌های جمع‌آوری شده است و برخی در دیوان او چاپ شده‌اند.

5- صراف. نام او حاج رضا بود و فرزند یک خانواده ثروتمند تبریز بود، که خانواده او در کار صرافی پول مشغول بود. او چند سال پیش فوت کرد وی به خاطر غزلهای فصیح و بلیغ مشهور بود. غزلهای مشهور او دهان به دهان بین مردم شهر می‌گردد و مردم با آواز و از حفظ اشعار او را می‌خوانند. دیوان صراف چاپ شده است. (41) او به فارسی هم غزل نوشته است. برادر صراف یک روحانی شهر تبریز بود که به خاطر بلاغت در مؤظه‌هایش مشهور بود نام او میرزا جعفر بود و شاگرد شیخ هادی تهرانی فقید بود، که در نجف زندگی می‌کرد و در آنجا درگذشت.

6- راجی (42) 7- نباتی (43) 8- دلسوز (44)

من در مورد زندگی آنها و شهرشان خبری نمی‌دانم بجز این که دیوان آنها چاپ شده است راجی از یک خانواده مشهور تبریز بود او برای زیارت خانه خدا به مکه معظمه رفته بود و موقع مراجعت کشتی آنها غرق شد و همراه با مسافران دیگر هلاک شدند.

نمی‌دانم آیا روحانیون کتابهای مذهبی عالمانه به زبانی ترکی آذربایجانی نوشته‌اند یا نه؟ به جز رساله‌ای به نام Be Aqaed.e shie که توسط ملا احمد اردبیلی که به نام مقدس مشهور است نوشته شده است. اما من هرگز ندیده‌ام در بیوگرافی‌ها یک روحانی از این کتاب مقدس اسمی ببرد، و حقیقت مطلب روشن نیست. (45)

بعلاوه، تعداد زیادی کتابهای داستانی، مذهبی، سنتی، مرثیه‌ها به زبان ترکی آذربایجانی وجود دارند و چاپ شده‌اند ولی ذکر اکثر این کتابها به جز به طور گذرا زیاد با ارزش نیست.

لذا ما آنچه را که می‌خواستیم در اینجا بگوییم به دست می‌آوریم، ولی ما باید قبل از اتمام مقاله یک نکته‌ای را بیان کنیم: ترکی آذربایجانی از کمبود کتاب کافی و مجله رنج می‌برد، بدین علت است که فرزندان او عادت به یادگیری زبان ترکی ندارند و ترجیح می‌دهند که فارسی را یاد بگیرند. کتابها و مجلات از قفقاز علاج این فقدان هستند و این فقدان را پر می‌کند. و اکثر اینها موضوعات و سبکهای مختلف در سالهای اخیر وارد شده‌اند، و در تبریز کتابخانه‌ای وجود ندارد که تعداد زیادی کتاب از قفقاز در آن موجود نباشد. در حقیقت، در سال 1334 قمری (1916)، کتابخانه‌ای که به یک قفقازی تعلق داشت به این کتابخانه‌ها داده شد، که بین اینها کتاب فارسی و عربی وجود نداشت. همانطور که ما گفتیم ترکی قفقازی متفاوت از ترکی آذربایجانی نیست، و برای مردم اینجا خواندن این کتابها مشکل نیست، خواندن ترکی در سالهای اخیر پیشرفت کرده است. و هر روز در حال پیشرفت است، و شاید این دوران رنسانس ادبی ترکهای ایران که به دوران اهانت و خوار شمردن زبان ترکی خاتمه خواهند داد و هر روز فرزندان آذربایجان زبان مادری خود را بهتر خواهند شناخت و از بی‌حرمتی به او خودداری خواهند کرد چیزی جز طلب او به او نخواهند داد.

## یادداشتها

1- العرفان، جلد 8، شماره 2 - نوامبر 1922، صص 123 - 121

3- برای اختصار، ما ترک زبانان را «ترک» خواهیم گفت. احمد کسروی

4- از نظر اجرایی ایران به چهار ولایت، آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان و بیش از ده ایالت مانند مازندران، گیلان، کردستان و غیره تقسیم شده است. احمد کسروی

2- اینجا ما ترکی را در یک کفه ترازو و فارسی و تمامی لهجه‌های آن را مانند مازندرانی، گیلکی، لری، کردی، سمنانی، و غیره را در کفه دیگر ترازو قرار می‌دهیم. و اگر منظورمان فارسی سنتی است و آن را با ترکی مقایسه می‌کنیم، ترکی به آن برتری دارد هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند. احمد کسروی

6- این تبلیغات به نفع عثمانی تمام شد، و تلاش آنها بیهوده شد، در حقیقت، مردم تبریز در نوک قله قرار دارند، به ویژه آنها در انقلاب مشروطیت فرزندان خود را قربانی دادند و یک خاطره جاودانی در تاریخ از خود باقی گذاردند. آنها این جایگاه ممتاز خود را با جای دیگری عوض نمی‌کنند که ممکن است حسرت لنگه کفش بودن را آنجا بخورند بعلاوه، آنها انتظار همچون تبلیغات را از طرف عثمانی نمی‌کشیدند، که تنها موجب اغفال آنها می‌شد. بعلاوه، احساسات مذهبی هنوز در شرق مهم است، و پان اسلامیسیم موجب شمالی‌های بیشتر در ایرانیان شد و این پروپاگاندا (تبلیغات) بیشتر از عثمانی به نفع ایرانیان تمام شد. همانطور برای مسلمانان قفقاز این تبلیغات بهتر از عثمانی نشد. علی‌الرغم یکسان بودند مذهب بین مردم آذربایجان و مسلمانان قفقاز و علی‌الرغم مشترک بودن زبان بین مردم آذربایجان و مسلمانان قفقاز که یک نیروی قدرتمند بود و آذربایجانیها ضمن سپاسگزاری از احساسات زیاد و مخلصانه برادران خود، و از این که آنها می‌خواستند مردم آذربایجان را نجات داده و آنها امیدوار بودند که بهتر بود با همدیگر در سرزمین اجدادی شاه یک حکومت اسلامی برپا کنند، تبلیغات آنها را رد کردند، زیرا همانطوری که در بالا گفته‌ایم آنها به نفع خود نمی‌دانستند از ایران جدا شده و به مسلمانان روسیه بپیوندند. آذربایجانیها در مجلات و روزنامه‌های خود گفتند که آذربایجان جزء لاینفک ایران است و به برادران قفقازی خود گفتند از مداخله در امور داخلی ایران صرفنظر کنند و سیاست صلح را با ایران در پیش بگیرند. احمد کسروی

7- این تبلیغات در سرتاسر آذربایجان به سرعت پخش می‌شد، چون در آن روزها نشریات قفقاز خیلی زود به آذربایجان می‌رسید و قیمت آنها کمتر از نشریات تهران بود؛ بعلاوه این تبلیغات به زبان مردم آذربایجان بود در صورتی که نشریات تهران به زبان فارسی بود که فهمیدن آنها مشکل بود، باید کسی آن را برای مردم ترجمه می‌کرد. نشریات قفقاز محض رسیدن توزیع می‌شد. ادبیات ترکی فرصت بی‌سابقه‌ای برای اشاعه پیدا کرده بود. هنوز، همانطوری که در بالا اشاره کردم جواب مردم آذربایجان به این تبلیغات نه بود، چون به نفع خود نمی‌دانستند احمد کسروی.

8- قبایل ترک که در استرآباد سکنی گزیدند ترکمن گفته می‌شوند هنوز به مذهب سنی و همانند روش لباس پوشیدن و آداب رسوم خودشان وفادار هستند و هنوز با فارسها به جز در برخی موارد ادغام نشده‌اند. احمد کسروی

9- یک اعتقاد قدیمی وجود دارد فاتحین ترک تعداد زیادی از نیروهای نظامی خود را بین مردم ایران جا دادند و با آنها ادغام شدند و با آنها ازدواج کردند و ایرانیها را مجبور ساختند که به ترکی صحبت کنند و آنها نیز از ترس ترکها به ترکی صحبت کردند و زبان خودشان را فراموش کردند. این همان چیزی است که ما گفتیم، اما اطلاعات کافی برای ادعا وجود ندارد، چون این ادعا توضیح نمی‌دهد که چطور این تعداد ترک زبان خودشان را در بین تعداد زیادی فارسی زبان که آنها را احاطه کرده بودند حفظ کردند. احمد کسروی



11- مولفین روسی قفقاز اسم «ترک آذربایجانی» یا جغتایی را بکار می‌بردند زیرا به این دو لهجه که مردم قفقاز و آذربایجان صحبت می‌کردند، تا اواخر قرن گذشته تفاوت زیادی بین آنها وجود نداشت (قرن سیزدهم قمری) اما در این مقاله، ما آذربایجانی را فقط به ترک‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند اطلاق می‌کنیم. احمد کسروی

12- سیرکازی‌ها به زبان کاباردین که یک زبان قفقاز شمالی است و با آنجازی ارتباط دارد صحبت می‌کنند و یک زبان غیرترکی است.

13- یادآوری این نکته ارزشمند است که زبان ترکی اگر چه در شاخه‌ها و زیر بخشها توسعه یافته است، اما هرگز مثل زبان فارسی در شاخه‌ها و زیر بخشها جور نیست و به سطح آن نرسید علی‌رغم این حقیقت که زبان ترکی به طور وسیع تا دور دست‌ترین نقاط گسترش یافته است و توسط ملت‌های مختلفی صحبت می‌شود و با زبانهای خارجی مواجه گشته است. توضیح این نکته را در مقایسه این دو زبان وجودشان در ایران می‌توان پیدا کرد. از بدو وجود زبان ترکی در ایران زبان محاوره‌ای بود و یک زبان نوشتاری نبود، علی‌رغم این که ترکی به طور وسیع در نقاط مختلف ایران از شرق به غرب و از شمال به جنوب گسترش یافته است، از تحریف و تغییر به دور مانده که این منجر به لهجه‌های متمایزی در هر نقطه گشته است، و اگر ما ترکی تبریز را با شیراز مقایسه کنیم خواهیم دید از نظر صدا و کیفیت تلفظ کلمات یکسان هستند به طوری که اگر یک تبریزی با ترک شیرازی صحبت کند بدون هیچ مشکلی زبان همدیگر را فهمیده و با گشاده رویی از همدیگر استقبال می‌کنند، در صورتی که زبان فارسی به پانزده لهجه مختلف تقسیم شده است، شامل مازندرانی، طالشی، گیلانی (گیلکی)، *sedei*، سمنانی، کاشانی، لری، کردی، سیستانی و غیره. هر یک از اینها از فارسی کلاسیک متفاوت است، به طوری که هیچ یک از متکلمین این لهجه‌ها زبان همدیگر را نمی‌فهمند. علی‌رغم این که سمنان از تهران دور نیست (حداکثر چهار فرسخ) ولی تفاوت لهجه سمنانی با فارسی کلاسیک مثل تفاوت زبان فرانسه با ایتالیایی است. همینطور مازندرانی، که بدون شک لهجه‌ای از فارسی است، حتی برای من که زبان فارسی از دوران کودکی یاد گرفته‌ام و بین مردم فارسی زبان زندگی کرده‌ام و در تهران تحصیل کرده‌ام که کوتاه مدت نبود ولی درک زبان مازندرانی برای من مشکل است. در حال حاضر که من این خطوط را می‌نویسم، من در هوای آزاد به یک ترانه‌ای که به لهجه مازندرانی خوانده می‌شود گوش می‌دهم، ولی من تنها تعداد کمی از کلمات را می‌فهمم، علی‌رغم این که من سه ماه است که در مازندران زندگی می‌کنم و شب و روز در بین مردم می‌باشم و تمامی کلمات را از آنها شنیده‌ام یاد گرفته‌ام و به خاطر سپرده‌ام. احمد کسروی

14- به طوریکه در ترکی به عنوان مثال می‌گوییم گداجاغیمش، اگر بخواهیم این را به عربی ترجمه کنیم باید بگوییم کان عزم الذهب = [، he was extending to go] به طوری که دیده می‌شود یک عبارت مرکب و طولانی است. چهارده شکل گذشته این کلمه به قرار زیر است.

1- گت دی 2- گتدیدی 3- گتدیردیک 4- گت میشدی 5- گتده جاغیدی 6- گتدیدی 8- گت سیدی  
9- گتدیرمیش 10- گتدیرمیشیک 11- گت میشیک 12- گتده جاغیمیش 13- گت میش 14- گت میشیمیک.

15- فعل مضارع اگر ما آن را به طور کامل مطالعه کنیم، آن دارای سه فرم است:

- A. حال مانند «پدر من از شما دعوت می‌کند» My father invites you
- B. آینده نزدیک - مانند «من کمی خواهم نشست و بعد ترک خواهم کرد. این مانند آینده نیست، به طوریکه حرف سه یا جزء سوف به حال اضافه شود آنچه ما با آینده خواهم گفت، ترکها پسوند جاق استفاده می‌کنند، مانند گنده جاق (سایاذهب) = [will go]
- C. استمراری مانند، ماهی‌ها در آب زندگی می‌کنند، یا، «سوسمار روی فک پایین خود حرکت می‌کنند» در ترکی، هر احساس، فرم خودش را دارد، گندیر و گندیرک. همینطور برای استمراری، آن، همچنین دو فرم دارد: حال استمراری، که آن در حقیقت در اولین احساس اتفاق می‌افتد (من مدرسه‌یہ گندیرم، I am going to school) (من به مدرسه می‌روم) و حال استمراری که هنوز اتفاق نیفتاده، اما در احساس دوم اتفاق خواهد افتاد. صاباح‌دان مدرسه‌یہ گندیرم، I am going to school = tomorrow [= از فردا به مدرسه خواهم رفت]، یا در زمان آینده، صاباح‌دان مدرسه‌یہ گنده‌جاغام، I am going to school tomorrow (از فردا به مدرسه خواهم رفت) همینطور برای التزامی و شرطی، آنها عبارتند از «gitme (گتته) = gitde» = گندیری [منظور ایشان = gide = گنده و gilse = گتته می‌باشد] احمد کسروی

16- سرعت راه روی، حمله کردن یا شدت تصادم کردن، تاختن؛ در عربی نه معانی آنها زیاد تفاوت ندارد.

17- کسروی از الفاظ عربی زایدی برای فهماندن استفاده می‌کند صرف فعل چهارم عربی کار را انجام می‌داد.

18- در عربی برای تاکید رنگها از کلمات مناسب مخصوص استفاده می‌شود: الاسود، الاحاکدپ، الاحمر القانی، الاسفرالقانی، ال... در فارسی، تاکید با تکرار کلمه انجام می‌پذیرد (سیاه سیاه). در ترکی تاکید رنگ همانطوری که ما گفتیم انجام می‌پذیرد. قاپ قارا، قیپ قیرمیزی، یام یاشیل، ساپ ساری، گوّم گوی، آغ آپاق. احمد کسروی.

19- هرگاه کسی بخواهد به خدمتکار بگوید «او بیروی اوتاقدان کیتابی گتور» «book Go bring the prom the other room» در اتاق، غیر از کتاب، مجله، روزنامه و نقشه وجود داشت، خدمتکار تنها کتاب را می‌آورد. ممکن است شخصی جمله‌اش را تعمیم دهد و بگوید «کیتاب میتابی گتور» آنگاه خدمتکار کتاب و سایر چیزهای شبیه آن، را شامل مجلات، روزنامه‌ها و نقشه‌ها را می‌آورد. متمم دارای دو عبارت دیگر است، ابتدا شخص با اضافه کردن I = r بعد از اولین حرف کلمه آن را تغییر می‌دهد، مانند، زیر زیبیل [برای زیبیل = آشغال] برای آشغال و هر چه شبیه آن. دومی بعد از اصلاح اولین کلمه آن تکرار می‌شود، مانند دری - مری = پوست و هر چه شبیه آن، این دو عبارت کلاً عادهای قابل قبول هستند با این که نقطه مقابل اولی است، اما به عنوان استاندارد استفاده می‌شود. احمد کسروی.

21- نوشتن و خواندن ترکی در میان آذربایحانی‌ها امروزها توسعه یافته و عمومیت پیدا می‌کند، اشتیاق و مقبولیت مردم امروزها زیاد شده، دلیل این هم آمدن مجلات از قفقاز می‌باشد که انتشارات آنها زیاد و بین مردم توزیع می‌شود. علت این که ترکی خواندن کم می‌باشد آن است که تعداد کتاب‌ها به زبان ترکی کم است. برخی مجلات بین مردم آذربایجان مشهور شده و خواننده‌های زیادی دارد، به ویژه مجلاتی نظیر ملا نصیرالدین، و غیره. احمد کسروی

[وقتی کسروی بعد از جنگ اول جهانی به تفلیس مسافرت کرد، او با اعضای این مجله ساتیریک ملاقات کرد و با آنها کاملاً موافق بود (زندگانی من ص 74 - 73)]

22- بین این شعرا یک شاعر بزرگ، کامل، با اشعار بلیغ و فصیح به نام میرزا محمدتقی حجة الاسلام بود، این شیخ یک روحانی اهل تبریز بود و مولف الفیات الغریبات اثر کیا، به خاطر هجویات و لطیفه‌هایش موجب رنجشهایی شد و اوضاع را به هم زد و مردم را تا مرز عصیان پیش برد، و لذا حکومت مداخله کرد و چاپ الفیه را تحریم کرد و تمامی کپی‌های آن را جمع کرد. دلم می‌خواست چند تا از اشعار او را ذکر کنم. چند تا از اشعار او را نیز از اینجا و آنجا بیاد دارم - احمد کسروی

این مؤلف در سالهای 1312 - 1248 هجری قمری برابر با 1895 - 1831 زندگی می‌کرد و با تخلص نیر اشعارش را می‌نوشت او فرزند ملا محمد ممقانی رهبر شیخی‌ها بود. (محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان - تهران - مطبوعه مجلس 1314 هجری شمسی) 1935 بعد از دانشمندان آذربایجان، مؤلفی نوشته است با توجه به حوادث جاری آن با مراجع مبهم پر شده است به طوری که تعداد کمی خواننده زنده قبول دارند (مهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت تهران نشر جهان 1327 = 1959 ص 54)

23- از آن تاریخ به بعد مطالب زیادی در آذربایجان ایران چاپ شده است.

24- در حقیقت، محمد عبدالمناف زاده (شکار ر د - آ ص 411)

25- این دشمنی و تنفر وقتی جنگ داخلی در تبریز شروع شد به اوج خود رسید، و روزها این دشمنی ادامه یافت. از دو طرف افراد مشهوری کشته شدند. شعله‌های این دشمنی با مداخله حکومت و برقراری امنیت در ذیحجه 1325 قمری = 1907 دسامبر خاموش شد، اما سه ماه طول نکشید آتش جنگ دوم شعله‌ور شد، که سخت‌تر از جنگ اول بود، شعله‌های جنگ در بازارها، کوچه‌ها و میدانهای شهر مشتعل شد. جنگ تا سه ماه ادامه داشت چندین هزار نفر از دو طرف محاصره کشته شدند، و اکثر خانه‌ها و عمارت‌های بزرگ توسط توپ‌های جنگی که هر دو طرف به همدیگر آتش می‌کردند ویران شد؛ هر روز هزاران توپ آتش می‌شد این جنگ با پیروزی لیبرالها خاتمه یافت که به اخراج قشون دوچی و شاه برای کمک به آنها به تبریز اعزام شده بودند منتهی گردید. رهبر لیبرالها در این حادثه قهرمان ملی و بی‌باک ستارخان بود. آنگاه بنا به دستور شاه، شهر تبریز به مدت نه ماه در

محاصره قرار گرفت و هیچ محموله‌ای به شهر وارد نشد. این نیز با ورود روسها به تبریز و اعزام قشون روس به آذربایجان خاتمه یافت. آنچه که در این جنگ اتفاق افتاد، در کتابی به نام «بلوای تبریز» توسط حاج محمدباقر، که یک تاجر اهل تبریز بود نوشته شده است. آقای ادوارد براون مستشرق مشهور بریتانیا برخی حوادث این جنگ را در کتاب خود انقلاب ایران نوشته است. احمد کسروی.

26- در مورد ملا عمو به تفصیل در کتاب تاریخ مشروطیت کسروی بحث شده است (امیرکبیر، تهران، 1975، صص 38-636)، که در آنجا مقاله‌ای از ملا عمو آمده است.

27- مقاله مورد نظر در ملانصرالدین تجدید چاپ شده و توسط اوان زغال به فارسی ترجمه شده که در شماره آینده مجله نیمه دیگر چاپ خواهد شد.

28- دو مجله دیگر به ترکی در تبریز چاپ می‌شد: آذربایجان و ملا نصرالدین. ما در ذکرشان اهمال کردیم، چون اولی تحت حمایت عثمانی‌ها وقتی که آنها قشون خود را جهت اشغال تبریز به این شهر ارسال می‌کردند انتشار می‌یافت. ترکها مجدالسلطان را که حامی جدائی از ایران و اتحاد با عثمانی‌مشهور بود به عنوان رهبر ترکها در آذربایجان و حاکم آذربایجان بین سالهای 1337 - 1334 هجری قمری برابر با 1918 - 1915 میلادی که در آنجا بودند منصوب کردند مدیر و سردبیر مجله آذربایجان دو برادر بودند که ملیت ایرانی داشتند اما در ترابوزان متولد شده و آنجا بزرگ شده بودند. این دو فارغ التحصیل مدرسه فرانسوی شهر ترابوزان ترکیه بودند. آنها بیش از 6 نسخه از این مجله را نتوانستند چاپ کنند، وقتی که قشون عثمانی تبریز را تخلیه کرد آنها نیز این مجله را بستند. همانطور برای ملانصرالدین این مجله به خاطر شعرهای هجوی، انتقادات و کاریکاتورهایش مشهورتر بود و مشعل دار اصلاحات بود. این مجله در تفلیس تاسیس یافت و به مدت هشت سال در آنجا منتشر شد. و سپس در آنجا بسته شد. من معتقدم این به خاطر شروع جنگ اول جهانی بود سپس در جریان انقلاب بلشویکی دوباره چاپ شد ولی بار دگر به دلایلی بسته شد. این مجله بار دیگر چاپ نشد مگر این که میرزا جلیل سردبیر این مجله و یک ایرانی که در قفقاز زندگی می‌کرد به آذربایجان مهاجرت کرده و در تبریز اقامت نمودند. او نویسندگان را به دور و بر میرزا جلیل جمع کرد و تقاضا نمود که چاپ ملانصرالدین دوباره از سر گرفته شود. این تقاضا مورد قبول قرار گرفت و ملانصرالدین در سال گذشته در تبریز یعنی 1339 هجری قمری برابر با 1921 تجدید چاپ شد. اما دوباره به چاپ آن ادامه نداد. بعد از هشت شماره بسته شد، بعداً میرزا جلیل به قفقاز برگشت. این مجله در رسانه‌های فرانسوی به نام Revu du Monde Mussulmon ذکر می‌شود، که از این مجله خیلی تمجید می‌شود. احمد کسروی

کسروی در مورد آذربایجان اشتباه می‌گیرد، او با مجله دوران مشروطیت آذربادگان اشتباه می‌کند. به تاریخ «مشروطیت ایران او در صفحه 72-271 آذربایجان در دوران مشروطیت و زندگانی من» صفحه 87 با حساب او آذربادگان مراجعه کنید. اوان زغال در کتاب خود به نام *An Iranian poets Duelover Iranian Constitutionalism* که چاپ خواهد شد، درنگ‌ها و تصورات غلط کسروی را در مورد قبلی تصحیح نموده و تعدادی زمینه به آنها اضافه نموده است. بهترین رساله در مورد آذربایجان عبارت است از *Die Zeitung*

Azerbaijan که توسط Raud Motika (تبریز 1907) نوشته شده، Inhalt , Umfeld , Tlintageand (1922 Munchen) )

29- چند سال بعد از چاپ این مقاله، در دوران حکومت تازه تاسیس یافته آذربایجان شوروی فریدون بیگ کوچرلی کتاب آذربایجان ادبیاتی را چاپ کرد (علم، باکو 1978)، II:87-382 که در اینجا از این کتاب به نام AA نام خواهیم برد. این کتاب تاریخ ادبیات آذربایجان را بیشتر شکافته است ده سال بعد محمدعلی تربیت دانشمندان آذربایجان را چاپ کرد که مطالب زیادی در مورد آذربایجان ایران گنجانده شده و اسامی تعداد زیادی از نویسندگان که به ترکی آذری می‌نوشتند آورده است. منبع دیگری که باید ذکر شود عبارت است از «حدیقه‌الشعراء» که به نظر می‌رسد اطلاعات جامعتری در مورد ادبیات ترکی آذری داده است و برای کتاب تربیت منبع اصلی بود؛ و ما قادر نبودیم آن را در اینجا قرار دهیم.

30- در متن مقاله دخل بود که به دخیل که در DA و AA آمده است تصحیح شده که اشعار زیادی در مدح امام حسین سروده است. او با فریدون کوچرلی هم عصر بود (Op.cit,II,382) که دومی در سالهای 1920 - 1863 زندگی می‌کرد.

31- موسس فرقه شیخی

32- دهمین روز ماه محرم، که روز شهید شدن امام حسین است.

33- Shine pearls درالصدف

34- اساساً همین داستان توسط ایوار لاسی گزارش شده است، محرم رازهایی بین ترکهای آذربایجان قفقاز (هلینگ فورش 1916)

35- جمع آوری داستانها همانند افسانه‌های Aesop.

36- کوچرلی، به ویژه مشکلات به دست آوردن نمونه‌های شعر این شاعر را ذکر می‌کند و به عنوان یک جستجوگر در مسئله شاعران، آذربایجان ایران کار می‌کند. (AAI:69) تربیت گزارش می‌دهد که او تا سال 1310 هجری قمری زندگی می‌کرد. (93-1892) و کتاب او به نام مثنوی بود (دانشمندان آذربایجان صفحه 62).

37- میرزا علیخان شمس الحکما (1845 - 1907) (19 AA, II: 218 -)

38- والدین او اهل ایروان بودند او خودش اساساً اهل تبریز بود، علم طب‌شناسی ایران را فرا گرفته بود. ( . Loc cit)

39- به عنوان مثال، او در مورد خودش چنین می‌گفت: یکروز یک روستایی را دیدم که سوار الاغش بود و الاغ تلو تلو می‌خورد. گوش خود را به طرف او سیخ کردم و گفتم: می‌بینم که الاغ شما خیلی خسته است. او گفت نه خیر آقا او خسته نیست، او یک شاعر است و فکر می‌کند که یک شعری بسازد. و سپس نگاه کردم دیدم کمر بند الاغ خوب بسته نشده و به طرف پایین آویزان شده گفتم، عمو کمر بند او خوب بسته نشده، او جواب داد مسئله‌ای نیست آقا، فرنگی مآب‌ها هرگز کمر بند خود را نمی‌بندند. من دریافتم که مرا شناخته است. احمد کسروی.

40- حاج مهدی تبریزی آیتنه ساز. در سال 1314 هجری قمری = (1896-97) وفات نمود. (شکوهی در DA، صفحه 199)

41- دیوان او ابتدا در سال 1344 هجری قمری برابر با (1925-36) بعد از مرگ او در سال 1325 هجری قمری = (1907) (حاجی رضا صراف در DA، صفحه 230) چاپ شد. او مرید سید عظیم شیروانی ترقی‌خواه مشهور اسلامی بود. اگر چه شعرهایش مانند فضولی زیبا نبودند، چون به زبان عوام شعر می‌نوشت، بیشتر مشهور بود دیوان او شامل 2500 شعر است که بیشتر آنها به زبان ترکی است، اگر چه خیلی فارسی‌گونه بودند او اشعار عاشقانه و همچنین مرثیه می‌نوشت (حاج‌رضا صراف، در کتاب مهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت) نقش جهان تهران (48-1947) صفحه 110-108))

42- حاج میرزا ابوالحسن راجی تبریزی (93-1247 هجری قمری) (76-1830) راجی در DA صفحه 155

43- سید ابوالقاسم نباتی یک شاعر صوفی بود که در قرجه داغ به سال 1262 هجری قمری برابر با 1846 به دنیا آمده او پیرو حافظ بود. دیوان او در تبریز چاپ شده و خیلی مشهور است. (نباتی در DA، صفحه 371-370) در دوران سلطنت محمدشاه به دنیا آمد. اشعار بلیغ او مردم را با شگفتی مبهوت خود می‌کرد او به عنوان یک شخصیت زاهد، متدین و پاک شناخته می‌شد. فرزندان او واعظین مشهور و مداح امام‌ها بودند. (سید ابوالقاسم نباتی در AAI صفحه 93-470)

44- محمد امین تبریزی، دیوان او بارها چاپ شد و خیلی مشهور بود (دلسوز در DA صفحه 151)

45- ملا احمد در سال 993 هجری قمری برابر با 1383 وفات یافت، و او به عنوان کسی که فتوا داد شراب پاک است مشهور است مقاله ذکر شده در بالا توسط حاج شیخ محمد یک روحانی تبریزی به عربی ترجمه شده است. هر دو ترجمه به صورت کتاب چاپ شده‌اند. چاپ فارسی بهتر از عربی است، اگر چه شیخ اسماعیل یکی از طرفداران سر سخت او بود. احمد کسروی

مطابق نوشته تربیت، او در سال 997 برابر با 1418 از دنیا رفت، و تربیت لیستی از کارهای او را ارائه داده است. (احمد بن محمد اردبیلی در DA صفحه 32-31)

# The Turkish Language in Iran

**Note:** This article was originally published in the *The Journal of Azerbaijani Studies* (vol. 1, no. 2, 1998). [Evan\\_J\\_Siegel@yahoo.com](mailto:Evan_J_Siegel@yahoo.com). Unless you object, I will post the comments, with your name and email address, at the end of the article so that there can be a discussion on the issues raised in it. Finally, if you want to reach Evan Siegel's main page, please click [here](#).

[http://geocities.com/evan\\_j\\_siegel](http://geocities.com/evan_j_siegel)

## I: Introduction<sub>1</sub>

-

It is generally thought that in the land of Persia, nothing is spoken but Persian, and few are aware that Turkish is widespread throughout Iran. It is perhaps even more common than Persian, and many Iranians themselves, if asked if Turkish is spoken in their country, would reply, “Sure, in some provinces like Azerbaijan and Khamse,” and many of them would explain this by the proximity of these provinces to the Caucasus or to Ottoman territory.

I have never seen, either among Iranians themselves or among foreigners who talk about Iran and its affairs, anyone who has discussed this, the truth of this matter. As for the Iranians, even those who speak Turkish claim that it is a foreign language which had penetrated their country during times of Turkish and Mongol rule and had spread and become popular at sword-point. They ceaselessly despise and loathe it and would love to eliminate it and wipe it out from their provinces and exchange it for sweet Persian. As for foreign books, the Orientalists who discuss Turkish and the peoples who speak it limit their discussions to the Ottomans and the people of Turkestan and the Muslims of Russia known as the Tartars and rarely say a word about the Turkish speakers of Iran; and those who discuss Iran and the language spoken there talk about Persian and its dialects, such as Gilaki or Mazandarani or Lurish, etc., which are current in this or that province of that land. But as for Turkish, they neglect to mention it except rarely, when they say that it is popular particularly in Azerbaijan. Probably most of their information came from travelers or embassy staff or missionaries who generally witnessed nothing but the cities and provinces [*sic*], particularly the national and provincial capitals, and they rarely took the trouble to travel to the villages or the tent camps of the wandering tribes to discuss their languages or their other affairs. In addition, Persian includes works of art and the most precious literature, such as the poetry of Sa`di and Ferdawsi and the like. And so the commentators on Iranian affairs neglect to notice any other language spoken there, such as Turkish. Compared to Persian, Turkish is like a beautiful girl who sits idly beside an



unveiled second wife who enchants the heart with her jewelry and bewitches the mind with her adornments.

But we want to travel down this road not taken and open the gate never before opened. We do not claim that this article is perfect, nor do we attempt a thorough investigation. Rather, we are satisfied to limit our discussion and its subject matter to our travels in the provinces of Iran, and perhaps some of *al-Irfan*'s readers will supply details to what we have summarized and perfect what we have left incomplete and call to our attention our errors. We have divided the article into four sections.

## II: Are There More Turks or Persians in Iran?

Turkish is not limited to one province of Iran, as some maintain; rather, it is spread throughout every province and district, as we have said. The Turks [2](#) and Persians in Iran are not like two separate heaps, but like a chessboard during a game in which each player has penetrated the other's ranks and the black pieces have mingled with the white ones: Among the villages in which the inhabitants speak Persian, one sees villages in which the people speak Turkish, and many Persian cities, such as Tehran or Shiraz or Qazvin or Hamadan, are surrounded on all sides by Turkish villages or tribes; indeed, the people of the latter two cities understand both languages and speak both of them.

It is difficult to decide these days whether there are more Turks than Persians. This can only be decided after a census is taken which distinguishes Turks from Persians, but the Iranian government has not to this day conducted such a census of its citizens or the population of its provinces, let alone distinguish Persian from Turk. His estimation generally inclines the author to the belief that the majority are Turks, but we will not speculate idly, but stick to the research we have conducted which we present below, with general and approximate figures.

1. Azerbaijan, which is the largest of Iran's four provinces,[3](#) and Iran's most important. It has a population of one and a half million souls, and the district of Khamse, which is generally populated, among its nomads and settled people, its villages and its cities, by Turks (along with a small minority of Mokri Kurds in Azerbaijan who speak Kurdish) and do not understand Persian until they are taught it by a teacher or an official.
2. Most villages and tribes in the provinces of Khorasan and Fars and the districts of Hamadan and Qazvin and 'Eraq and Astarabad are Turks, and travelers wandering the streets and alleys of Tehran have been astonished at seeing the villagers walking about speaking in Turkish. Some of these had migrated from Azerbaijan and Khamse in recent years and stay in the cities and no longer consider themselves to be from their land of origin, but from these cities.
3. As for the other parts of Iran, the majority of the people there are not Turks, but there are many among the tribesmen and villagers who are. An exception is the province of Kerman and the districts of Gilan, Mazandaran, Kurdistan, Lurestan, etc., in which there are no Turks except those who have migrated there recently, and they do not consider themselves to be true residents of these provinces. That



Russian adage is true which says, "There is no reed without a knob." Indeed, Mazandaran has two Turkish tribes, along with their clans, and in Sari, the capital of that district, over twenty Turkish clans which have migrated from all over Iran and settled there, and they no longer speak Turkish.

We have decided, as we have said, to explain nothing except what can be explained with Arabic numerals, and estimations and speculation are absolutely unsatisfactory.<sup>4</sup>

### III: Are They Turks or Are They Turkified?<sup>5</sup>

When Turkey's propaganda intensified in the beginning of this century (the thirteenth AH) and the Ottoman political perspective turned from pan-Islam to pan-Turkism, the Turks of Iran, and particularly the people of Azerbaijan, could not be left out, and they spread the propagandists and published articles in their newspapers appealing to the Turks of Iran and proving that they were Turks just like them.<sup>6</sup> And then came the Caucasians, who tugged at their heartstrings, appealing to them and demonstrating that they should form their own independent state called the Republic of Azerbaijan, even though there was no relationship between their lands and Azerbaijan except their being neighbors. They did not suspect that the people of Azerbaijan were zealously upholding the torch of Iran, but believed that they bore it reluctantly and unwillingly and that they would not hesitate to separate from Iran and unit with them because of their common bond of language and faith and their unity of race and descent; they would then transfer their capital from Baku and make Tabriz the capital of Azerbaijan. They tried to spread propagandists and sent missions to call on the Azerbaijanis to unite with them and to instigate them to help them. Their press published articles which struggled to advance this goal, with *Aciq Soz* (or Plain Talk) in the lead. Its editor, the illustrious, talented writer Mohammad Amin Rasulzade, the leader of the Musavat Party<sup>7</sup> and the Iranians were angered at this republic being called "Azerbaijan," and no sooner had one or two articles appeared on this theme in the Caucasus than the Tehran press swung into action and rose up in defense and responded, with the semiofficial *Iran* and its illustrious, talented writer Malek osh-Sho`ara Behar in the lead. The two journals polemicized with each other and debated, going at each other this way and that, this one answering that one and laying waste to all its accomplishments, that one going after this one and demolishing all it had built. The issues were as follows:

1. Were Baku, Ganje, and other lands situated in the South Caucasus part of Azerbaijan and was there an excuse for the people of those lands to call their republic "Azerbaijan"?
2. Were the people of Azerbaijan, Khamse, and other Turkish-speakers of Iran of Turkish descent who had migrated from Turkestan, or were they Persians who had been compelled to speak Turkish because the descendants of Chengiz Khan had overrun their lands and so had come to completely forget their original Persian language?

But the polemics, no matter how long they lasted, came to no conclusion, nor did either side achieve a clear victory over the other, for neither side looked at the issue from a scientific perspective free of prejudice; rather, each side wanted to come up with an historical or scientific basis, both of them in a very shaky and confused way, to build upon their political prejudices as they pleased. Before long, the Bolsheviks swept over the Caucasus and the attention of the little republics there were turned from interfering with others and it became more urgent to use their means of defense and their guns to protect their own lands from their enemies rather than using their pens to propagandize others to join them.

But the issue is not so enigmatic if it is examined fairly and free of prejudice, for Iran borders on the steppes of Turkestan, crowded with roving Turkish tribes, herders of horses and livestock. Their places of settlement, situated between those steppes and Transoxiana and Asia Minor, were known since ancient times for the land's lushness and the abundance of plants and pasturage and a plenitude of gardens and widespread lushness. Indeed, in the earliest times and before these times, it had been a refuge for these tribes. They took refuge there when they had been defeated by the enemy and they beat a broad path to Transoxiana and Syria or to any region they pleased when they became hard-pressed in their deserts or there was a shortage of pasturage or herbage. The deeds of Hulagu Khan and his descendants and Amir Timarlang and his, as well as the Seljuks, including their overrunning of Iran and their dividing between themselves the lands beyond were no different than those of their ancestors in prehistoric times. Iran did not have a wall like China did to restrain or block them; they burst through her borders along with their children and women and horses and livestock, and divided up the length and breadth of the land in search of safety and pasture. They settled wherever they pastured and lay down their bindle stiffs. If a parcel of land caught their eye, they took it for themselves to settle in and live there to benefit from and to utilize, and no more than a decade or two would pass before they would forget their commitment to their old land and would not return to or recall their former homeland but mix in with those around them and learn their culture and mode of dress and accept their religion.

As for language, it is the firmest of those factors which distinguish one people from another, and it is not as easily and quickly abandoned and forgotten as the others. If one language encounters another, it competes with it and overcomes it and does not abandon its position, even if it receives a clear imprint from it and accepts a large corpus of vocabulary and expressions from its rival. As for Turkish, which had witnessed all those settlements in Transoxiana, its speakers did not easily forget or forsake it as much as they forsook and lost their other characteristics. Since we only intend here to summarize this process, we should say that there are two possibilities here: either the migrants are a small number and settle among an indigenous population which is larger and more powerful and they defer to them and settle among them and live with them, in which case it would not take long before they intermarry with them and are overcome because of their small numbers and weakness and are incorporated into them so that they become indistinguishable from them. Then Turkish would despite its firm roots—have had to have been abandoned and forgotten and leave its position for Persian or to whatever language the native population spoke. Otherwise, the nomads might be a large population with

might and stamina who, whenever they settled in a parcel of land, would occupy it and expel those who lived there or subjugate them to their domination and build independent villages and cities and, on more than one occasion, countries of sufficient stature as to be mentioned in the history of Iran, e.g., in the case of the Aq Quyunlu and the Qara Quyunlu tribes, for example, there was no question of their abandoning Turkish for any other language; rather, it was for the native population who were subjected to their rule and mingled with them to be assimilated into them and see their language turkified and changed to Turkish, and not the other way around.

In short, the Turkish speakers among the Iranian population who were spread through every region of Iran were not Persians who were forced to abandon their original language and forgot it and learned Turkish. No one spoke Turkish as a result of being vanquished by the Turkish conquerors over their lands, as was the opinion spread throughout Iran; the Turkish speakers are nothing but the descendants of the Turks who had migrated in ancient times from Turkestan in search of safety and pasture and became conquerors of Iran and spread throughout it and settled here and there in tracts of land and mingled with the population over the course of time and intermarried with them and followed them in their customs and clothing and religion,<sup>8</sup> although they have preserved their Turkish language and their descendants still speak it (although there are some of these Turks who have assimilated into the indigenous population and have forgotten their languages as well.

Proof of our claim, in addition to what has been outlined above, comes from the history books. To force a people to abandon the language into which they had been born and to forget it and to speak a foreign language against their will and to carry this to extremes— in this, the Arabs were supreme. They defeated the Iranians and captured their princes and kings and uprooted their rule and ruled over their lands and stripped them of their independence and spread among them their Islam and their Koran and governed them for centuries on end and made Arabic the language of letters and the Court and prohibited the people from writing in any other language and settled among the defeated two or three thousand poets and scholars and had them teach Arabic and spread it and habituated some hundred thousand writers with this language; but despite all this, the Arabs were never able to get the Iranians to repudiate and abandon their Persian language and exchange it for Arabic.<sup>9</sup> This is in addition to the differences between the two sides in appearance and distinctions in sensibility and character, which cannot be explained except by a difference in race and ancestry with the native population. We do not claim that the people of Azerbaijan or all speakers of Turkish in Iran are pure Turks like their brothers among the Turks of Turkestan; this is put the lie to by the plain senses. Similarly, we do not claim that Azerbaijan has been a cradle of Turkish since ancient times; indeed, the Medes who had lived in Azerbaijan and Hamadan and `Eraq thousands of years before them were not Turks, as claimed by some extremist Turkish leaders. Such a claim is nothing but a falsification of history.

#### **IV: Which Turkish?<sup>10</sup>**

It is clear that every language whose speakers are spread through diverse regions and distant reaches, and is conversed in by various peoples and comes into contact with numerous other languages and is spoken by settled people and nomads, city-dwellers and villagers, will separate into different dialects, just as did Arabic and Persian, for example. Naturally, Iranian Turkish, or Azerbaijani,<sup>11</sup> is not the same Turkish which is spoken in Turkestan, the cradle of Turkish, nor the same as that which is spoken in the Ottoman Empire, nor is it the same as that which is spoken in the Caucasus or by the Circasians<sup>12</sup> or by other Russian Muslims. It is distinct from each of these dialects, the speakers of which cannot easily communicate with each other in some cases. It might not be very far from the mark to use the distance between the residences of these peoples who speak Turkish as the scale to compare the difference between the different dialects: the Caucasian lands connect Azerbaijan with Ottoman territory and Turkestan and Astrakhan and Daghestan and Qazan, etc., and so Caucasian Turkish is closer than its sister languages to Azerbaijani Turkish, and forms a link between it and the Turkish of the other countries mentioned above.<sup>13</sup> But if we were to consider Azerbaijani Turkish a language in its own right, it has all that a language needs to be a refined language, despite the fact that it is not a literary language; indeed, it has in itself all the criteria and qualities which would distinguish itself over many refined languages, and it is proper to discuss this and put one's mind to it, but we will not ramble on about this, but mention a few of these criteria:

1. An abundance of tenses and forms. Thus, the past tense in this language has fourteen modes. I say fourteen modes and not fourteen forms [*sighe*] like in Arabic, while the Arabic and Persian languages use no more than four or five forms of the past (like *dhahab*, *qad dhahab*, *kan dhahab* [=he went, he had gone, he was going]).<sup>14</sup> The Arabic imperfect, which occupies a place in most languages between the present and the future, each has four forms: one, the present, one the post-present or the near future<sup>15</sup> and the two forms, the conditional and the optative, along with the future, which is expressed in Arabic by adding the *sin* or *sawf* to the imperfect form.
2. Fixing the nouns and constructions and their capability to express every similar meaning. The author finds hundreds of meanings which cannot be translated into most other languages. In Persian, for example, one expresses the meanings of *ofharwal*, *`ada*, and *rakadh*<sup>16</sup> by one word, *david* [=to run]. But in Turkish, each of them has its own separate word. The examples of this are beyond reckoning.
3. Its possession of plain and simple rules free of irregularities and a passive and conative, which does not exist in most languages. Thus, in Persian and in English, one says "Zaid and `Amr beat each other," instead of "Zeid beat `Amr," and "Zeid became beaten," instead of "Zeid was beaten." This is an irregularity which is the rule in Persian and is not removed. But in Turkish, we add something to the verb and it becomes the conative and if one adds *olma*, it becomes the passive, and if one adds *dir* it becomes the transitive: *verdi*=struck, *vurushdi*=struck one another, *vuruldu*=was struck, *vurdu[r]du*=caused him to strike.<sup>17</sup>
4. Regularity of its grammatical laws. Its exceptions and irregularities are rare, contrary to Persian and most European languages, which have many irregular

- verbs and exceptions from their rules, and contrary to Arabic, which has many weak verbs.
5. The existence of a special sign for the infinitive, *makh*, distinguishing it from the noun and the other forms, contrary to Arabic.
  6. The existence of a means of emphasis, achieved by adding *b* or *m* to the first letter; *qapqara*=pitch black. This is the rule of emphasis with colors.[18](#)
  7. The existence of words made by alterations in the first letter, having the effect of generalizing them; *kitab metab*=the book and whatever is like it.[19](#)

## V: Books and the Press<sup>20</sup>

Turkish in Iran is a spoken and not, as we have indicated above, a literary language. We do not know what became of it during the time of Hulagu Khan and his Turkish descendants—was it the language of the Court and of writing under his rule or not? But from what we see and hear in recent times, it has been despised and reviled as the language used by foreigners, and this contempt and dislike of it persisted even until the days of the kings who arose from those who spoke it, the Safavids and the Qajars. Indeed, the Safavid age was the worst for Turkish, since it was then that the fires of war between the Iranians and the Ottoman Turks were aflame. This conflict persisted from the time of Shah Esma`il, the first of the Safavids, down to the days of Shah Sultan Hosein, the last of them, and one can see from expressions used by the Iranians of that day their opposition to the Ottomans as their conflict involved even the language they spoke. The fate of poor Turkish in this age was no better than the fate of a beautiful young lady who married someone whose family was in a blood feud with her family and take out their anger and loathing for her families crimes on her and seeing in humiliating her a way of slaking the thirst in their hearts. As if that were not enough, few even among her children wrote in Turkish since they were not used to writing in anything but Persian. Indeed, most of them are not able to read it well either, and consider it easier to write in Persian.[21](#) During the 1905 Constitutionalist revolution, over thirty magazines were founded and published in Tabriz and the other cities of Azerbaijan, but only three of them were written in Turkish, and none of them came out except for a few issues, no more than you could count on your fingers. In addition, consider the scholars and poets who have arisen in the last centuries. The famous poets from Azerbaijan and Khamse were renown for their eloquence and the excellence of their verses[22](#) and only a few of them were written in Turkish. We wish here to present something of the history of the three magazines and their poets. Here are the magazines:[23](#)

1. *Shekar*. Its editor was Mirza Manaf Sabetzade.[24](#) It was published during the beginning of the revolution and closed down after a few issues came out. The editor then traveled to the Caucasus and became famous among its poets and published some of his poems in *Kavkaz*. He returned in 1337 (?Å–AK) [1918-19] to Tehran as a Majlis representative of the people of `Ashkabad. There he stayed for a few months, whereupon he returned to the Caucasus, where he resides still.

2. *Molla `Amu*. It was published in Devechi, a borough of Tabriz, by one person in 1325 [1907]. The people of that borough had allied themselves with the Shah (the now-deposed Mohammad `Ali ) after having been his fiercest enemy. The hatred and rivalry between them and the population of the rest of the boroughs, which supported the liberal factions and the Constitution.<sup>25</sup> *Molla Amu* rebuked the liberals and blamed them for every evil and injustice.<sup>26</sup>
3. *Sohbat*. This was published by Mirza Sayyed Hosein Khan, the editor of *`Adalat*. It was closed down after it published a few issues because of an article in some of its issues [*sic*] in which he advocated women's liberation and the lifting of their veils.<sup>27</sup> Its editor was exiled after he was declared an infidel and an apostate from the Faith.<sup>28</sup>

As for the poets, we mention the one who has authored a printed divan or book in Turkish and some biographical facts. Perhaps we will gather some information about them and present a detailed biography of them and introduce them to the readers of *al-`Irfan* with samples of their translated poetry after we return from our trip and we have the opportunity to study or seek out information from their [*sic*; in the dual] sources, with the help of God and His might.<sup>29</sup>

1. Dakhil.<sup>30</sup> His name was Mullah Hosein and he was from Maraghe and a follower of the late graced Sheikh Ahmad Ahsa'i.<sup>31</sup> It is clear from his poetry that he was informed about ancient philosophy and Sufi terminology. I believe I heard some of his verses when I was living in Najaf or Kerbala for a while to study Arabic. As for his poetry, it was written in a number of volumes and printed more than once. Most of them, if not all, were *marsiyes* recalling the tribulations suffered by the Twelve Imams, especially the third of them, Hosein b. `Ali. He wrote, I believe, over thirty thousand verses while staying in Kerbala, according to my reckoning. Each subject had a separate chapter. Nothing exceeds them in verbosity, no one has built such a shrine on a grain. It relates bizarre events and tales not mentioned in any other book or found in the imagination of any story teller. Thus, when Sultan Qays, King of India, left to hunt on `Ashura,<sup>32</sup> and chased a gazelle. He pursued it and became separated from his army. A lion was in front of him and blocked his way and compelled him to appeal to the Shi'ite Imam. He called out his name and he heard him, and came to save him. He was covered with wounds dripping with blood.<sup>33</sup> the daughter of one of the tribes which was chief of the Arabs, went to save the prisoners and chiefs of the martyrs of Kerbala from the clutches of Yazid's armies, the women fighting along with the former just like heroes, etc.<sup>34</sup> Perhaps this helped greatly in popularizing his verses among the people and aided in their reception among their readers and made them pleasant to those who listened to them. In any case, one who saw these verses recognized that he was eloquent and skilled in the arts of speech, and had adopted a new way and had brought to his poetry novel content and ideas which were not banal. Most of his verses were sweetened by the sweetness of beautifying originality. He mixed historical events with superstitions and forged *hadiths*, just like his brothers, Homer the Greek and Ferdawsî the Iranian.



2. Mullah Mohammad Baqer Khalkhali. We do not know anything about him except that he wrote a book called *Tha`labia* which related the story of Tha`lab in the land of Isfahan who unable to support himself and was forced to abandon his home and go abroad. Imitating *Kalila wa Dimna*,<sup>35</sup> he related the story of Tha`lab and his adventures, his mother and his wife, the chicken he stole on his journey and then escaped from him, the wolf he met and his getting it trapped, etc. He would take every opportunity to find a moral to the story or an edifying lesson or proverb which would benefit the reader. He emphasized strongly the need for effort and toil and denounced idleness. He launched an attack on polygamy. He did all this in a simple and popular fashion. This book was printed more than once.<sup>36</sup>
3. La`li.<sup>37</sup> He was originally from Nakhichevan but, after studying in the Russian schools, migrated to Iran, where he settled in Tabriz.<sup>38</sup> There, he met with success among the elite; they adored him and admired his learning, his literacy, and his wit. But he became a Frankifier and went about dressed like a European, and he did not restrain his liberty of expression from uttering things in a way which conflicted with the beliefs of the common people and ridiculing things which they held dear. He mocked whom he pleased, including the powerful and the influential. He suffered torment at the hands of the common people and the powerful and ultimately tired of his residence in Iran and decided it was best to return to the Caucasus. He migrated to Tbilisi and decided to settle there, where he stayed until he died some sixteen years ago. He put many well-known stories and witticisms into circulation.<sup>39</sup> As for his *divan*, it has gone through more than one printing and contains all forms of poetry, eulogies, *ghazals*, satire, ribaldry, and buffoonery. His best poems are his satires, and the people have memorized some of his satires and repeat them and use them in their mockery. One of them is a *qaside* satirizing the villagers and disparaging their customs. These satires drew down on him the villagers' ire and the poet stood up to them and answered with a *qasida*, and both *qasidas* are famous.
4. Shokuhi.<sup>40</sup> His real name was Haj Mehdi and he was originally from Tabriz but, out of poverty, was compelled in his youth to travel. He roamed all over Azerbaijan and ultimately reached Maraghe and lay down his bundle stiff and became a merchant and a man of means. His business prospered and his situation improved and his station never declined there until his death, after which his descendants resided there. As for his poetry, he wrote few eulogies and *ghazals* and many buffoonerys and satires and mockeries. He composed his biography, relating the travels of his youth and the difficulties he encountered therein, then the hardships he endured in Maraghe at the hands of his jealous rivals, etc., all of this in popular terms mixed with satire and witticisms. His *divan* was printed and is famous and some of his other writings were also printed, including his *Debate between Wisdom and Love*. He has written many books in which are gathered witticisms, and they have been printed with his *divan*.
5. Sarraf. His name was Haj Reza and was from a wealthy family in Tabriz which was engaged in money-changing. He died in recent years. He was known for his eloquence in composing *ghazals*; his famous *ghazals* passed from mouth to mouth and were chanted and recited by the people. His *divan* was printed. He also wrote

*ghazals* in Persian. Sarraf's brother was a clergyman of Tabriz famous for his eloquence, named Mirza Ja'far, a student of the late Sheikh Hadi Tehrani, who lived in Najaf, where he died.<sup>41</sup>

6. Raji,<sup>42</sup> I do not remember their names or anything about their lives except that they had divans printed. Raji was from a famous family in Tabriz and made the pilgrimage to God's House, the Haram, towards the end of his life; while he was returning, his ship sank and he died along with the other passengers.

As for the clergy, I do not know if any of them wrote scholarly or religious books in Azerbaijani Turkish except for a treatise, *Be 'Aqa'ed-e Shi'e*, attributed to Mullah Ahmad Ardebili, known as Moqaddas, but I have never seen mention in the biographies of the clergy mention of this book among Moqaddas' writings, and the truth of the matter is unclear.<sup>45</sup>

In addition, there is a large body of books of stories, religious traditions, and *marsiyes* composed in Azerbaijani Turkish and printed, but it is not worth mentioning most of them except in passing.

So we conclude what we wanted to say at this point, but we must make one comment before we finish: Azerbaijani Turkish is lacking in sufficient books and magazines, and this is the reason her children are not accustomed to reading Turkish and prefer to read in Persian. The books and magazines from the Caucasus are a remedy for this lack and fill this void, and many of these, in all manner and class, have been imported in recent years, and there is not a library in Tabriz which does not have a large quantity of books from the Caucasus; indeed, in the year 1334 [1916], a library belonging to a Caucasian was devoted to these publications, and there was neither a Persian nor an Arabic book to be found among them. As we have said, Caucasian Turkish is not very different from Azerbaijani Turkish, and it is not difficult for the people here to read the former. The reading of Turkish has advanced these past years and is still on the rise every day, and perhaps this is the dawning of a literary renaissance of the Turks of Iran which will put an end to the time of poor Turkish's humiliation and degradation and the drawing close of the days when her sons will give her proper recognition and refrain from being ungrateful to her and not giving her what she is due.

<sup>1</sup>al-'Irfan, vol. 8, no. 2, November 1922, pp.121-23.

<sup>2</sup>We call Turkish speakers "Turks" for purposes of brevity.

<sup>3</sup>Iran is administratively divided into four provinces [*vilayat*]-Azerbaijan, Khorasan, Fars, and Kerman, and more than ten districts [*ayalat*], such as Mazandaran, Gilan, Kurdistan, etc.--AK

<sup>4</sup>Here, we put Turkish on one pan of the scale and Persian and all its dialects, such as Mazandarani, Gilaki, Lurish, Kurdish, Samnani, etc., on the other, and if we meant classical Persian and compare it with Turkish, Turkish would overwhelm it in a way no one could gainsay.—AK



5al-`Irfan, vol. 8, no. 3, December 1922, pp.209-13.

6This propaganda did not do the Ottomans much good, and their efforts came to naught, for indeed, Azerbaijan's people have a lofty station and are on a high peak in Iranian society, particularly after they entered on the path of constitutionalism and sacrificed so much in life and property as to immortalize their memory in the history of Iran. They would not abandon their prominent position to take up another and where they would perhaps be begrudged even a pair of shoes. Moreover, they expected no good to come of its propaganda, which was only to deceive them. Moreover, religious enthusiasms were still significant in the Orient, and pan-Islam made more of an impact on the Iranians and was more useful to the Ottomans than this propaganda. As for the [Muslim] Caucasians, their propaganda fared no better than that of the Ottomans, despite the religious unity between them and the people of Azerbaijan and despite the linguistic unity between them being stronger and more powerful and the Azerbaijanis' profound and sincere feelings of gratitude towards their brothers for having saved them and their hope that some good would come to their land from an Islamic government being formed between them and [the Muslim part of] Russia; they still rejected this propaganda because, as we have said, they did not see it in their interest to leave Iran and join with any people. They appealed in those days, through their journals, saying that Azerbaijan will not be separated from Iran (*“Azerbaijan jozÁ'-e la yanfaq-e Iran ast.Á”*) and advised their brothers in the Caucasus to stop interfering in Iran and adopt a policy of peace and friendship with her.—AK

7This propaganda spread throughout Azerbaijan, since in those days, the Caucasian press reached Azerbaijan sooner and less expensively than the Tehran press did; moreover, it addressed the people in the language they had grown up in, while the Tehran press addressed them in the language they had to learn later and which they did not understand except with difficulty. The Caucasian press spread as soon as it arrived) literacy in Turkish had achieved an unprecedented scope. Yet, as I indicated above, the response to this propaganda was that it was not in their interest.—AK

8The Turkish tribes settled around Astarabad known as the Turkmans still adhere to their old Sunni faith just as they maintain their mode of dress and many of their customs, too, and have not mingled with the Persians except a little.—AK

9There are some who hold the popular belief that the Turkish conquerors settled a large number of their troops among the Iranians and mingled with them and intermarried with them and got the people to learn their language and that the Iranians spoke it either to curry favor with the Turks or out of fear of them, and gradually forgot their original language and never through of it or spoke it again. This is similar to what we have said, but there is not enough to confirm this claim, since this reasoning does not explain how the number of readers of Turkish find themselves isolated on all sides among the number of readers of Persian who surround them.—AK

10al-`Irfan, vol. 8, no. 4, January 1923, pp.290-93.

11The authors of the Russian Caucasus adopted the name “Azerbaijani Turkish” or Chaqtaï for both the dialect which is spoken by the people of the Caucasus and the Azerbaijanis since there was not, up to the end of the past century (the thirteenth century AH) a great difference between them. But in this article, we only call Azerbaijani the Turkish which is spoken by the Turks of Iran.—AK

12The Circasians actually speak Kabardian, a North Caucasian language, related to Abkhazian, and is a non-Turkic language.

13It is worth noting that Turkish, as it developed in its branches and subdivisions, never reached the level of diversity of Persian in its branches and subdivisions despite the fact that Turkish is more widespread in more far-flung regions and is spoken by various peoples and has encountered foreign languages. The explanation for this is to be found by comparing the two languages as they exist with Iran. Turkish as it exists in Iran is not a written language, and despite the fact that it has spread to every region, from East to West and from North to South, it was untouched by distortion or alteration which would lead to distinct dialects in any region, and if we compare the Turkish of Tabriz with that of Shiraz, we would see that it has the same intonation and quality of pronunciation of words so that the speaker of one would astound the speaker of the other and make him smile and would have no difficulty in understanding what the other was saying, while Persian has divided into about fifteen different dialects, including Mazandarani, Taleshi, Gilani (Gilaki), Sede’i, Samnani, Kashani, Lurish, Kurdish, Sejestani, etc., each of which differs from classical Persian so that none of its speakers can understand it, and vice versa. Despite the fact that Semnan is not far from Tehran (at most four *parasangs*), the difference between the language of its people, known as Semnani, a dialect of Persian, and classical Persian is no less than the difference between French and Italian. Similarly, Mazandarani, which is doubtless a branch of Persian, is difficult for me, although I have learned Persian in my youth and have lived among its speakers from infancy to youth and have studied in Tehran for a not brief period. While I am writing these lines, I am listening to what is being said outdoors. When they sing some Iranian New Years songs in Mazandarani, the sound of it thrills me, but I understand only a little of what the words mean, despite the fact that I have spent three months in Mazandaran and have lived among its people day and night and have memorized all the words I have heard and their meaning.—AK

14So in Turkish we say, for example, *gidajaqmish* which, were we to try to translate it into Arabic, we would have to say, *kan `azm `ala-dh-dhahab* [=he was intending to go] which, as you see, is a lengthy composite phrase. It is similar with Persian. As for the fourteen forms of the past, they are: 1) *gitdi*, 2) *gidub*, 3) *giderdi*, 4) *giderdi* [sic], 5) *gitmishdi*, 6) *gidejaqidi*, 7) *gididi*, 8) *gitsidi*, 9) *gidirmish*, 10) *gidirmish* [sic], 11) *gitmish imish*, 12) *gidijaqimish*, 13) *gitimish*, 14) *gitimish* [sic].—AK

15The imperfect, if we study it closely, has three forms:

1. The present, as in “My father invites you.”

2. The post-present, as in “I will sit for a little and then we will leave.” (This is not the same as the future, in which the letter *sin* or the particle *sawf* is added to the present. This is what we call the future, for which Turkish uses the suffix <math>\langle\text{ja}\rangle</math>, as in *gidijaq* (*sayadhahab* [=will go]).
3. The continuous, as in, “Fishes live in water,” or, “The crocodile is moving his lower jaw.” In Turkish, each sense has its own form, *gider* and *gider* [sic]. As for the continuous, it, too, has two forms: the present continuous, which is actually happening, in the first sense (“Ben madraseye gitiram,” “I am going to school.”) and the present continuous, which has not yet happened but will, in the second sense (“Sabahdan madraseye giteram,” “I am going to school tomorrow.”) or, in the future tense, “Sabahden madrase[ye] gidajakam [gidajaqam],” “I am going to school tomorrow.” As for our optative and conditional, they are “gitme” and “gitde.” [sic; he meant *gide* and *gitse*, respectively.]—AK

16To walk quickly, to dash, to gallop; in Arabic, the meanings are not significantly different.

17Kasravi uses an Arabic circumlocution; the fourth Arabic conjugation would have done the job.

18In Arabic, one emphasizes colors by using specially appropriate words: *al-aswad al-halik*, *al-ahmar al-qani*, *al-asfar al-faqi`*, *al-akhdhar an-nadhir*. In Persian, one expresses emphasis by repetition (*siyah siyah*). In Turkish, one expresses emphasis as we have said: *qap qara*, *qap qermezi*, *yam yashil*, *sap sari*, *kum kuy*, *aqap aq*.—AK

19If one were to say to a servant, “O biri otaqdan ketabi gettur,” “Go bring the book from the other room,” and in that room there were, in addition to the book, magazines and papers and maps, and the servant only brought the book, one may add the generalizer and say, “...ketab metabi gittur,” and he will bring that book and all that is like it, including the magazines and papers and maps. The generalizer has two other expressions; First, one alters the word by adding *r* after the first letter of the word, e.g. *zarzabel* [for *zarbel*=garbage] for garbage or whatever is like it; the second is expressed by repeating the word after altering its first vowel, e.g., *deri dari*=skin and anything like it. These two expressions are generally accepted usage as opposed to the first, which is use as a standard.—AK

20*al-Irfan*, vol. 8, no. 5, February 1923, pp. 364-69.

21The reading and writing of Turkish among Azerbaijanis has spread and become more popular than ever in recent years and the people’s enthusiasm and receptivity has been increasing every day. The cause is the arrival of magazines from the Caucasus and their plentiful pressruns and their spread among the people. For the discredit reading Turkish has fallen into is due to nothing but the meager quantity of books in that language. Some of these magazines are famous among the Azerbaijanis and have many readers, especially those like the famous magazine *Molla Nasr od-Din*, etc.--AK [When Kasravi traveled to

Tbilisi in the aftermath of World War I, he met members of the circle around this satirical weekly and found himself in complete agreement with them. (*Zendeganiye Man* (publisher, place, date), pp. 73-74.)]

22Among these poets were the lofty, excellent, eloquent Mirza Mohammad Taqi Hojjatoleslam, a Sheikhi cleric from Tabriz and author of the *Alafiyat ol-`Arabiya ot-Turkiya*, famous for its satires the contemporary *motesharre`* clergy in Tabriz. His wit vexed its targets and disturbed the peace and brought things to the point of riot , and the government intervened and banned *al-Alafiya* from publication and being read and gathered all copies of it. I would have liked to quote some of its verses, but I only remember some snatches of it from here and there.--AK [This author lived from 1248-1312 [1831-95, approx.] and wrote under the pen name of Nayyer. He was a descendent of Mullah Mohammad Mamaqani, a leader of the Sheikhis. (Mohammad `Ali Tarbiat, *Daneshmandan-e Azarbayjan* (Tehran, Matba`eye Majles, 1324 [1945]), hereafter, *DA*. One author writes of its being filled with obscure references to current events, something which few living readers have mastered. (Mehdi Mojtahedi, *Rejal-e Azarbayjan dar `Asr-e Mashrutiat* (Tehran, Naqsh-e Jahan, 1327 [1959]), p 54)

23Much material has been published since then on the press in Iranian Azerbaijan.

24Properly, Mohammad `Abdol-Manafzade. (Â“ShekarÂ” in *DA*, p. 411.)

25This hatred and rivalry reached the point where civil war broke out in Tabriz. It continued for days. Not a few famous people from both sides were killed. The flames were cooled with the governmentÂ’s intervention and the restoration of security in Zil-Hejja 1325 AH [December 1907], but before three months, the volcano of a second war, more severe than the first, exploded and the bazaars and the alleys and the squares were seized with fighting. The storage depots and shops were looted and set ablaze. The fighting lasted over three months, and some five thousand were killed on both sides, and most houses and mansions were demolished by the cannons which were fired by both sides: every day, over a thousand shells were fired in battle. This war ended with the liberalsÂ’ victory and the expulsion from the city of the fighters of Devechi and the ShahÂ’s troops, who had been sent to aid them. The leader of the liberals during these events was the famous intrepid hero, Sattar Khan. Then the city was blockaded on all sides upon the ShahÂ’s orders and cut off from food for nine full months. This, too, ended with the entry of Russia and the dispatch of its troops to Azerbaijan. What happened then is recorded in the books covering these events. Haj Mohammad Baqer, a Tabriz merchant, recorded these events up to a point in a book and got it printed. [*Balvaye Tabriz*] Mr. Edward Browne, the famous British Orientalist mentioned some of these events in his book, *The Persian Revolution*.—AK

26*Molla `Amu* is discussed at length in KasraviÂ’s *Tarikh-e Mashruteye Iran* (Amir Kabir, Tehran, 1975), pp. 636-38, where an article from it is provided.

27The article in question has been reprinted in *Molla Nasr od-Din*, and has been translated into Persian by the translator of the present work.

[28](#)Two other magazines were published in Turkish in Tabriz: *Azarbayjan* and *Molla Nasr od-Din*. We neglected to mention them because the first was founded under the auspices of the Ottomans while they were sending their armies to Tabriz and occupying it. They installed Majd os-Saltane, a notorious advocate of separation from Iran and unity with the Ottomans and a leading exponent of Turkish in Azerbaijan, as governor when they were there, from 1334 to 1337 AH [1915-18]. The manager of this paper and its editor were two brothers, Iranian citizens but born and raised in Trabazon, an Ottoman city, and had graduated from the French school there. They did not publish more than six issues of the magazine, and it closed with the evacuation of the Ottomans from Azerbaijan. As for *Molla Nasr od-Din*, it was more prominent than the torch above a banner for its reform, its satire, its criticism, and its cartoons. It was founded in Tbilisi and continued publication for eight years, after which it closed, I believe, during the beginning of the World War. It resumed publication during the beginning of the Bolshevik Revolution and then it closed down again. It did not resume publication until its editor, Mirza Jalil, an Iranian who lived in the Caucasus, migrated to Azerbaijan and settled in Tabriz. He gathered readers around him and requested that it resume publication. His request was accepted and *Molla Nasr od-Din* began to be published in Tabriz, this happening last year, in 1339 AH [1921]. But it did not continue publication, but closed after having come out eight times, after which Mirza Jalil returned to the Caucasus. This magazine is mentioned in the French publication, *Revue du Monde Mussulman*, [cite ] which considered it excellent.--AK [Kasravi is wrong about *Azarbayjan*, confusing the Constitutionalist period magazine with *Azarabadegan*. See his *Tarikh-e Mashruteye Iran*, pp. 271-72 on the *Azarbayjan* of the Constitutionalist period and his *Zendeganiye Man*, p. 87 for his account of *Azarabadegan*. Evan Siegel's [An Iranian Poet's Duel over Iranian Constitutionalism](#), to be published, corrects some of Kasravi's lingering misconceptions over the former and supplies some background to his account. The best monograph on *Azarbayjan* is Raoul Motika's *Die Zeitung Azarbaygan* (Tabris, 1907): Inhalt, Umfeld, Hintergrund (Munche, 1992).

[29](#)A few years after this article was published, the newly-established Soviet Azerbaijani government published Fereydu bey Kocherli's *Azarbayjan Adabiati* (Elm, Baku, 1978), II:382-87 ( hereafter referred to as *AA*), which documents the history of Azerbaijani literature. Ten years later came Tarbiat's *DA*, which included more material on Iranian Azerbaijan and listed dozens of authors who published in Azeri Turkish. Another source which should be mentioned is *Hadiqat os-Sho`ara*, which seems to include much information on Azeri Turkish literature and is a major source for Tarbiat; we have been unable to locate it.

[30](#)Correcting Dakhal in the original to Dakhil in *DA* and *AA*, which provides many samples of his eulogies for Imam Hosein. He was a contemporary of Kocherli's (op. cit., II:382), the latter having lived between 1863 and 1920.

[31](#)The founder of what was to become Sheikhsism.

[32](#)The ninth, i.e., of the month of Moharram, the day of Imam Hosein's martyrdom.

[33](#) Pearl's Shine.

[34](#) Substantially the same story is reported Ivar Lassy, *The Muharram Mysteries among the Azerbaijani Turks of the Caucasus* (Helsingfors, 1916), pp . .

[35](#) A collection of stories much like Aesop's fables.

[36](#) Kocherli specifically cites the difficulty of obtaining samples of this poet's works as an illustration of the problem of studying Iranian Azerbaijani poetry. (*AA* I:69.) Tarbiat reports that he lived to 1310 AH [1892-93] and that his book was a "masnavi" (*DA*, p. 62.)

[37](#) Mirza `Ali Khan Shams ol-Hokema (1845-1907). (*AA*, II:218-19)

[38](#) His parents were from Yerevan. He himself was originally from Tabriz, where he studied traditional Iranian medicine. (*loc. cit.*)

[39](#) For example, he related the following about himself: I saw one day a villager driving ahead of him a tired donkey who was staggering this way and that. I cocked my ear towards them and said, "I see your donkey is very tired." He said, "No sir, he's not tired, he's a poet and is thinking to compose verses." I then looked and saw the donkey's belt had come undone and was hanging down. I said, "His belt has come undone, uncle." He replied, "No problem sir, the Frankifiers never tighten their belts." I realized that that fellow recognized who I was.—AK

[40](#) Haji Mehdi Tabrizi A'inesaz (Mirror-maker). Died 1314 AH [1896-97]. ("Shokuhi" in *DA*, p. 199.)

[41](#) His divan was published first in 1344 AH [1925-26], after his death in 1325 AH [1907]. ("Haji Reza Saraf" in *DA*, p. 230.) He was a disciple of Sayyed `Abdol-`Azim Shirvani, the famous Muslim modernist. Although not as perfect as Fozuli, since they were written in a common style, his verse was more popular. His divan included 2500 verses, mostly in Turkish, albeit very Persianized. He wrote love poems as well as popular marsiyes. ("Haj Reza Saraf" in Mehdi Mojtahedi, *Rejal-e Azarbayjan dar `Asr-e Mashrutiat* (Naqsh-e Jahan, Tehran (?), 1948), pp 108-110.)

[42](#) Haji Mirza Abol-Hasan Tabrizi (1247-93 AH [1830-76]) ("Raji" in *DA*, p. 155).

[43](#) Sayyed Abol-Qasem, a Sufi poet born in Qarajedagh, d. 1262 [1846]. Followed Hafez in style. His divan was printed in Tabriz and is well-known. ("Nabati" in *DA*, pp. 370-71.) He was born during the brief reign of Mohammad Shah. His eloquence was said to stun the people with astonishment. He was known for his extreme asceticism and his piety and his purity. His children went on to become famous preachers and eulogizers of the Imams. ("Seyid Abulqasim Nabati" in *AA*, I:470-93.)



[44](#)Mohammad Amin Tabrizi. His divan was repeatedly reprinted and was well-known. (Â“DelsuzÂ” in *DA*, p. 151.)

[45](#)Mullah Ahmad died in 993 AH [ ], and he was famous for issuing a fatwa declaring wine to be pure. As for the above-mentioned treatise, Haj Sheikh Mohammad, a cleric from Tabriz, translated it into Arabic and Sheikh Esma`il translated it into Persian, and the two translations were published in book form. The Persian translation is better than the Arabic one, although Sheikh Esma`il was a firm follower of his in scholarship and literature.--AK [According to TarbiatÂ’s source, he died in 997 [ ]; he produces a list of his works. (Â“Ahmad b. Mohammad ArdibiliÂ” in *DA*, pp. 31-32.)]